زندگی قدس

سهشنبه ۲۲ آبان ۱۳۹۷ | ۵ ربیع الاول ۱۴۴۰ | سال سی و یکم | شماره ۸۸۲۸ | ۱۳ نوامبر ۲۰۱۸ | ZENDEGI@QUDSONLINE.IR

آیا ۶۰ سال فلسفه‌ورزی خرج برجام شد؟

داوری سیاست‌ورزی «داوری» ۱۱

گفت‌وگو با تهیه کننده «کتاب باز» که فصل سوم آن روی آنتن شبکه نسیم است

کتاب فقط مال فرهیخته‌ها نیست

۱۵

۱۶

ایستگاه

«کریم مجتهدی»

از فلسفه خواندن و فلسفه ورزی پشیمان نیست

فیلسوفِ هنوز دانشجو

دنیا و آدم هایش خیلی عوض شده‌اند. گذشت ۷۰ سال بلکه بیشتر می‌تواند خیلی چیزها را در آدم و دنیای اطرافش عوض کند. درباره اســتاد «کریم مجتهدی» اما می‌شــود گفت با همه این تغییرات، عشق و نگاهش به «فلسفه» به همان شکل و شمایل ۷۰ سال پیش باقی مانده و دست نخورده است. او درباره ۱۸ سالگی‌اش و اینکه در اوج تحولات اجتماعی، به جای پیوستن به امواج سیاسی و فرهنگی آن روزگار، ســراغ فلسفه رفته، می‌گوید: «وضع جامعه در آن زمان طوری بود که هر روز چه در مدرسه و چه در هرجای دیگری تمام مدت راهپیمایی بود... همه شعار می‌دادند... نظریه پردازی می‌کردند... همان زمان، من مجذوب کلمه فلسفه شده بودم و از سرکنجکاوی این رشته را انتخاب کردم. اکنون هم که به این سن رسیدم از انتخابم راضی هستم و اگر به آن دوران برگردم باز هم فلسفه را انتخاب می‌کنم». ممکن اســت فلسفه و پیچیدگی‌هایش برای شما جذاب نباشد اما بدون شک زندگی و گذشــته فیلسوف کهنســال ایرانی که حتی حالا و در ۸۸ سالگی از مطالعه و کار کردن خســته نمی‌شود و هنوز از حرف‌هایش، عشــق به فلسفه می‌چکد، می‌توانــد برایتــان جالــب و جذاب باشد. ســال ۱۳۰۹ در تبریزی به دنیــا می‌آید که کانون بســیاری از رخدادهــای تلــخ و شــیرین معاصر اســت. ۷ یا ۸ ســال بیشتر در زادگاهــش نمی‌مانــد. خانواده‌اش به تهــران کــوچ می‌کنند تــا «کریم» دوره ابتدایــی تا دیپلم متوســطه را در قلــب قیــل و قال‌های سیاســی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار بگذراند...

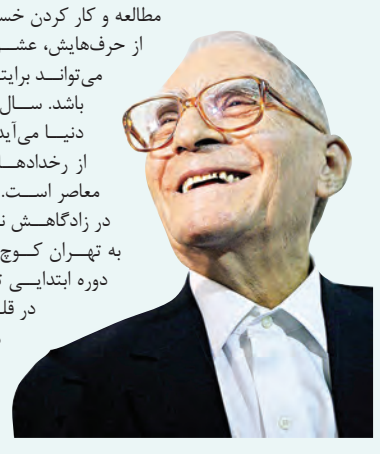

۱۲

ورزش

بررسی ارنج احتمالی پرسپولیس در ادامه لیگ برتر

شطرنج برانکو بدون قلعه

۱۰

مردم

گفت وگو با «رزا کوثری» گرداننده صفحه اینستاگرام «درهای ایرانی»

«در» هم درهای قدیم!

۱۴

ادب و هنر

گفت‌وگو با اکبر صحرایی به انگیزه انتشار «آرزوی چهارم»

برای صد سال نوشتن سوژه دفاع مقدسی دارم

۴ روایت از مهدی باکری، شهردار خیلی سابق تبریز

وقتی شهردارها شهید می‌شدند

حامــد کمالی | ایــن روزها بازار شــهردار و شهرداری حسابی داغ است. هرجا که می نشینید صحبت از این اســت که سرانجام چه کسی قرار است شهردار پایتخت ایران شود. کار این‌قدر بالا گرفته که حتی روزنامه‌های کشوری هم برای این ماجرا رپورتاژ می‌روند و عکس یک‌شان می‌شود، تصویر نامزدهای پســت شــهرداری تهران. هر کدام هم ســنگ هم‌حزبی خودشان را به سینه می‌زنند. اما کارنامه درخشان یکی از این نامزدها و اظهارنظر سخیف اخیرش، سبب شده که فعالان فضای مجازی دســت به کار شوند و هرطور شده به شــورای شــهری‌ها ثابت کنند کــه آدم‌های این‌چنینی به درد اداره شهر نمی‌خورند. به امید اینکه گوش شنوایی وجود داشته است. چند روزی هست که اینستاگرام پر شده از عکس‌های سردار مهدی باکری. شهید ارومیه که قدیمی‌های این شهر هنوز خاطرات ۹ ماه خدمتش در این شهر را فراموش نکرده‌اند. مردی که همکارانش می‌گویند انگار نه انگار شهردار بود!

روایت اول: ماشین عروس

از زمانی که شهردار شــده بود، همه دغدغه‌اش محله‌های فقیرنشــین بود. مدام کارش شده بود اینکه برود سروقت کوچه و خیابان‌های محله‌های مستضعف نشین و ببیند که مشکلشان چیست تا حل کند. همه این مسیر را هم با وانت بار درب و داغان شهرداری می‌رود. درحالی‌که بنز تر و تمیز شهردار قبل در پارکینگ شهرداری بود. مدیرانی که از زمان شــاه هنوز در شهرداری مانده بودند، هرچه زور زدند که برای یک‌بار بنز را سوار شود و کم‌کم مثل آن‌ها خلق و خوی اشرافی پیدا کند، فایده‌ای نداشــت. این‌قدر روی او فشار می‌آورند که ســرانجام طاقتش طاق می‌شود و به مسئول اداری دستور می‌دهد که بنز را از پارکینگ بیرون بیاورند و دستی به ســر و رویش بکشند و آن را گلکاری کنند. ولوله‌ای در شهرداری راه می‌افتد که مهندس باکری بالاخره بنز را سوار می‌شود یا نه؟ بنز گلکاری شده را می‌آورند شهرداری و تحویلش می‌دهند. حالا همه منتظر نشسته‌اند که ببینند سرنوشــت بنــز گران‌قیمت شــهرداری ارومیه چه می‌شــود؟ مهدی باکری در میــان انتظار و کنجکاوی‌های دیگران دستور می‌دهد که بنز را ببرند یتیمخانه شهر و به عنوان ماشین عروس به دختر و پســر جوانی بدهند که هر دو در همان یتیمخانه بزرگ شــده بودند و حالا می‌خواستند برونــد زیر یک ســقف. یتیمخانه‌ای کــه بعد از شهادت مهدی باکری فهمیدند که همه‌شان تحت حمایت او بودند.

روایت دوم: خدا شهردار را لعنت کند

بــاران شــدیدی در ارومیه داشــت می‌بارید و جوی‌های آب را لبریز کرده بود. شهر را داشت آب می‌برد. مهدی که این وضعیت را می‌بیند، تلفن را برمی‌دارد و گروه‌های امدادی را خبر می‌کند و به سرپرستی خودش راهی محلات مستضعف‌نشین می‌شوند که خانه و زندگی‌شــان را آب برداشته بود. داشتند کار می‌کردند که صدای فریاد پیرزنی بلند شــد. در آن سروصدا فقط باکری متوجهش شــد. آب خانه پیرزن را فراگرفته بود، طوری که وقتی پایش را داخل خانه گذاشــت، تا زانو رفت توی آب. پرســید که کسی زیرآوار مانده؟ پیرزن با همان حال نزار و گریانش گفت که وسایل خانه و کل زندگی‌اش زیر آوار مانده و آب به زیرزمین رسیده است. جهیزیه دخترش که با سختی آن را جمع کرده بود در زیرزمین جامانده و خیس شده بود. مهدی و بقیه جلوی در، ســد خاکی درست کردند تا آب بیشــتری داخل خانه نیاید. بعد هم رفت داخل کوچه و وانت آتش‌نشــانی را به خانه پیرزن آورد که آب را خالی کند. پمپ کار می‌کرد و آب زیرزمین لحظه به لحظه کم می‌شد. مهندس باکری، شهردار شهر ارومیه، غرق گل و لای شده بود. آب زیرزمین که خالی شد و پیرزن حالش جا آمد، شروع کرد به دعا کردن مهدی و گفت: خدا خیرت بدهد پســرم. آن شهردار فلان فلان شده کجاست تا کمی از غیرت تو یاد بگیرد؟

روایت سوم: من رئیس نیستم

امکان نداشــت کــه مهدی در جمــع کارگران شهرداری برود و کمک نکند. می‌رفت برای نظارت آســفالت خیابان‌ها، خودش شروع می‌کرد به کار کردن. بــرای بازدید می‌بردنش کارخانه شــن و سیمان، می‌دیدند که رفته وسط کارگرها و دارد همپای آن‌ها کار می‌کند. هرچه اصرار می‌کردند این کارها را نکن در شــأن تو نیست فایده ندارد. می‌گفت: من وقتی مــی‌روم و همراه این بچه‌ها کار می‌کنم، کاملاً می‌فهمم که چه سختی‌هایی می‌کشند و درد و رنجشان چیست. از طرف دیگر می‌خواهم همه بفهمند که من از جنس خودشان هستم و برای ریاست کردن نیامده‌ام.

روایت چهارم: کسری حقوق شهردار

دیپلمــش را گرفته و تازه ازدواج کرده بود. دنبال کار از ایــن اداره به آن اداره می‌رفت. ســری هم به شــهرداری زد. همان‌طور که از پله ها بالا می رفت، از یکی از کارمندان شــهرداری پرسید که اینجا برای من کار هست؟ می‌توانم آنجا مشغول کار شــوم؟ بعد هم شــروع کرد به توضیح دادن شرایطش برای او. بدون اینکه بداند طرف مقابلش کیست.

حرف‌هایش که تمام شد، آن آقا کاغذی از جیبش در آورد و امضایــی کرد و گفت برو بده اتاق فلان و آقای فلانی.

همه‌چیز خیلی زود اتفاق افتاد و در کمال ناباوری به او گفتند که از فردا باید بیایی سر کار.خودش هــم باورش نمی شــد. فکر می‌کرد ســرکارش گذاشته‌اند، اما وقتی از فردای آن روز به شهرداری رفت و مشغول به کار شد، فهمید که خواب نبوده و همه این اتفاقات واقعی است.

چند روز که گذشت تازه متوجه شد آن آقایی که روی پله‌ها با او صحبت کرده و کاغذ امضا شده‌ای را به دستش داده است، شهردار ارومیه بوده است. بعــد از چند مــاه کارآموزی یکــی از کارمندان بازنشسته شد و او را جایگزینش کردند.

۶ ماه بعد هم شــهردار بــرای رفتن به جبهه از شهرداری استعفا داد و راهی شد.

خبر شــهادت شهردار ســابق که آمد، یکی از کارمندان به او گفــت: همه مدتی که کارآموز بودی از حقوق شــهردار کســر و به حساب تو واریز می شــد تا فردی بازنشســته شود و تو بــه جایش جایگزین شــوی. ایــن موضوع به درخواست شــهردار انجام شده بود و خواسته بود که هیچ‌کس چیزی به تو نگوید.

چهره روز: مجتبی یوسفی - شهردار منطقه سه اهواز

در روزگاری که مدیریت پشــت میز نشینی مُد شــده و موقع بروز بحران‌ها و حوادث مترقبه باید مدیرها را به زور از میزشــان جــدا کنی که بروند ببینند چه بلایی بر ســر حوزه تحت امرشــان آمده، پیدا شــدن کسی مثل مجتبی یوســفی باید هم عجیب باشد و به موضوع و بحث روز در شبکه‌های اجتماعی تبدیل شــود. شهردار جوان منطقه ســه اهواز که دیروز در جریان آب‌گرفتگی خیابان‌های منطقــه تحت نظرش، خودش به میدان آمــد و به قول نظامی‌ها فرماندهــی میدان را به عهده گرفت و از نزدیک بحــران را مدیریت کرد و در کنار کارگرها ایستاد.

یوســفی در مصاحبه با یکی از برنامه‌های تلویزیونی گفت: من از مردمی که در منطقه ســه اهواز زندگی می‌کنند، عذرخواهــی می‌کنم به خاطر این‌که من و بقیه مدیرها نتوانستیم زیرساخت‌های شهر را درست کنیم که در زمان بارندگی شــهر دچار چنین اتفاقاتی نشــود. البته کار اصلــی را در اتفاقات این‌چنینی پاکبان‌ها انجام می‌دهند و من فقط یک روز در کنار آن‌ها بودم و به نظرم باید از آن‌ها تجلیل شود نه من.»

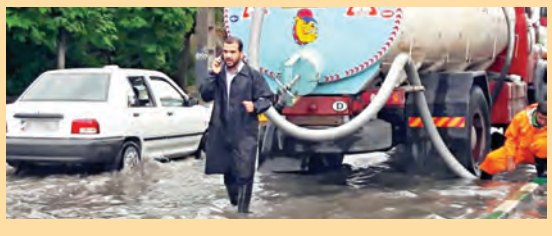

مجاز آباد

فقط ۱۰۰ دلار؟

«عزت الله ضرغامی» معمولاً صبحانه‌اش را در کنار چهره‌های مختلف سیاســی صرف می‌کند و خلاصــه‌ای از گفت و گوهایش با این چهره‌ها را در اینســتاگرام منتشــر می‌کند. یادداشــتی را کــه آقای ضرغامی پــس از صــرف صبحانه در کنار «حســن عباسی» در اینستاگرام منتشر کرده است، می‌خوانید:« آقای حسن عباسی بیشتر به دلیل سخنرانی‌های انقلابی و جنجالی در دانشگاه‌ها و در میان جوانان عدالتخواه شناخته می‌شود. در حالی که دانش و تجربه و اطلاعات او فراتر از انعکاس رسانه‌ای نظراتش است.صراحت در بیان نقادانه از مزیت‌های اوست. متفاوت اندیشیدن و متفاوت سخن گفتن با قرائت رسمی کشور، به معنای اپوزیسیون نیست، بلکه نشان از قدرت فکری و اندیشه ورزی در عقبه نظام اســت. او معتقد بود مجازات هفت ماه حبس برای عنوان اتهامی او بســیار ناچیز اســت! به یاد فیلم‌های وسترن افتادم که وقتی رئیس شورشیان اعلامیه (WANTED) و تعیین پاداش برای دستگیری خودش را می‌دید، چند گلوله به سمت آن شلیک می‌کرد و می‌گفت فقط همین! یعنی ارزش ما همین ۱۰۰ دلار است؟»

ده سال به عقب بر می‌گردیم!

با وجود حواشی زیادی که پیرامون انتخاب عباس آخوندی وزیر راه و شهرسازی وجود دارد، وی بــه عنوان گزینه‌ای برای تصدی شهرداری تهران معرفی شد تا مورد انتقاد چهره‌های سیاسی و کارشناسان قرار بگیرد. علیرضا زاکانی نماینده مردم تهران در دوره پیشین مجلس با کنایه به عملکرد ضعیف آخوندی در وزارت راه در توییترش نوشــت:«در روزهای آینده شــورای شهر پایتخت با انتخاب شــهردار تهران به بی سر و سامانی شهر خاتمه خواهد داد. گزینه برتر تا کنون آقای آخوندی است که بعد از سامان دادن وزارت راه با تدبیر و فداکاری تمام بنا دارند تهران را آباد نمایند. امان از سیاســی کاری که کشور را ویرانه کرده اســت. بعد از سامان دادن به وزارت راه حالا نوبت تهران است.» علاوه بر چهره‌های سیاسی، کاربران فضای مجازی هم به این موضوع اعتراض دارند. یکی از کاربران در این باره نوشــت:« اعضای شورای شهر می‌دونید چی مردم رو اذیت می‌کنه؟ اینکه آخوندی در سالگرد زلزله کرمانشاه به یک قدمی شهرداری پایتخت برسه. کسی که یک قدم هم برای مردم زلزله زده برنداشت. به عنوان یک اصلاح طلب می‌گم اگه آخوندی شــهردار بشه، ده سال به عقب برمی گردیم».

«خانم یایا» زیر تیغ انتقاد

با وجود اینکه تنها سه روز از اکران عمومی فیلم «خانم یایا» ســاخته عبدالرضا کاهانی گذشــته اما حجــم انتقــادات، صفحات ســازندگان این فیلم در فضای مجازی را پر کرده اســت. برخــی از کامنت هایی را که کاربران زیر پست‌های عوامل این فیلم نوشته‌اند،می خوانید:« پوچ‌ترین فیلمی بود که تا به حال دیدم واقعاً حیف وقت و بودجه‌ای که صرف تهیه این فیلم کردید. تعجب می‌کنم که یه فیلمســاز دست روی موضوعی گذاشته که میدونه اصلاً نمی‌تونه بازی خوبی ازش دربیاره... پیشنهاد می‌کنم خودتون خودجوش بگید از سینماها بردارن این افتضاحی رو که زدید. برای حمید فرخ‌نژاد و رضا عطاران و امین حیایی که حاضر شدن توی این فیلم بازی کنن خیلی متأسفم».

پیشنهاد سفر

پیشنهاد سفر پاییزی به یوش و بلده
مسیر زیبایی که همیشه جذابیت‌های خود را دارد

سفر به خانه نیما

یوش، یکی از روســتاهای دیدنی در مسیر جاده چالوس است که با آب و هوای خوش و خانه نیما یوشــیج مسافران زیادی را به خود می‌خواند؛ روستایی که اگر سفر به آن تا بلده و از آن سو تا هراز یا رویان ادامه یابد، مسافر را با دیدن مناظری بدیع شگفت‌زده می‌کند؛ پیشنهاد سفری که هم به جهت طبیعت منطقه و هم به جهت تاریخ تولد نیما یوشیج جان می‌دهد برای یک سفر پاییزی.

برای رسیدن به یوش بایستی از روستاهای متعددی همچون دونای سفلی و علیا، کمربُن، الیکا، نسن، پیل، میناک، کلاک، تنه و نیکنام ده گذر کرد که هر کدام در جای خود جذاب و دیدنی هستند. یوش یکی از دهستان‌های کوهستانی اوزرود پایین از بخش بلده، شهرستان نور، در استان مازندران است؛ روستایی در فاصله ۱۰۵ کیلومتری جنوب آمل. شغل اصلی مردم یوش دامداری، کشاورزی و باغداری است. امروزه بیشتر افراد میانسال و مسن، بازمانده از چهار طایفه اسفندیاری، داوودی، کریمی و جمشیدی در روستا به سر می‌برند. یوش زمستان‌هایی سرد و تابستان‌هایی خنک و گاهی گرم دارد. گاهی تا ارتفاع یک متر در این ناحیه برف می‌نشیند. از یوش کوه‌های سرنو، مازوبند و علی‌چال را در شمال و کوه‌های سرخ‌بند و اشلی را در جنوب می‌توان دید. گیاهانی چون گون، اسپند، مورد، گلپر، خاکشیر، پونه و گزنه و درختانی مانند اوجا، سپیدار، بید، تبریزی، ازگیل و ولیک در منطقه می‌روید. در محدوده روســتای یــوش انواع جانوران غیراهلی مانند بز کوهی، گراز، پلنگ، خرس، گرگ، جوجه تیغی، خرگوش، شغال، سمور و گربه وحشی یافت می‌شوند و شاید به همین دلیل شکار در این روستا رواج داشته است. علاوه بر جاذبه‌های طبیعی، روستای یوش چندین جاذبه مذهبی و تاریخی نیز دارد که عبارت‌اند از باغ شــاه، خانه میرزا مهدی، خانه نیما، گنبد کیاداوود واقع در تپه‌ای مشرف بر گورستان بالای یوش، مقبره سید امین و سید جلال در نزدیکی قبرستان قدیمی روستا و سنگ سیاه رنگ موسوم به اسب زین.

سفری به خانه نیما

جذابیت اصلی ســفر به یوش، دیدار از خانه علی اسفندیاری متخلص به نیما یوشیج، پدر شــعر نو و دیدار مناظر زیبای طبیعی است که انگیزه این ســفر را قوی‌تر می‌کند. از جاده انشعابی یوش بلده تا خانه نیما ۵۴ کیلومتر راه است. خانه نیما در پیچ و خم کوچه‌ای خاکی قرار دارد که از جاده اصلی منشــعب می‌شود. خانه را بازسازی کرده‌اند و مقبره نیما هم در وســط حیاط با سنگ مرمر ساده‌ای پوشیده شده است. نیما یوشیج ۱۲۱ سال پیش در این خانه به دنیا آمد، پس از ۶۲ سال زندگی در سال ۱۳۳۸ در شــهرری فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد، اما در سال ۱۳۷۲ پیکرش به خانه پدری منتقل و در حیاط مرکزی خانه دفن شد. در سال‌های بعد سیروس طاهباز و بهجت اسفندیاری، خواهر نیما نیز در این خانه دفن شدند. خانه نیما با ویژگی‌های سنتی منطقه کوهستانی نور ساخته شــده و با پلان مربع شکل دارای یک حیاط مرکزی و اتاق‌های متعدد در اطراف حیاط اســت. ساختمان این خانه شامل حیاط مرکزی و اتاق‌های متعددی است که با داشتن عناصر تزئینی از قبیل آجرکاری و گچبری و ارسی‌های زیبا الهام‌گرفته از مؤلفه‌های تزئینی دوره قاجاریه اســت. عکس‌هایی از نیما به دیوار حیاط آویخته شده که اغلب او را در طبیعت و در حال شکار نشان می‌دهد. فضای داخل خانه نیما را به موزه‌ای از اشیای قدیمی تبدیل کرده‌اند و در بخشی از آن هم اشیای خصوصی نیما را از جمله آخرین عینکش و سند ازدواج با عالیه قرار داده‌اند.

ادامه مسیر تا بلده

میهمانان یوش پــس از بازدید از خانه تاریخی نیما و روســتای یوش، خداحافظی می‌کنند اما سفر به بلده کماکان ادامه خواهد داشت. هفت کیلومتر بعد از روستای یوش به یگانه شهر این جاده کم‌نظیر می‌رسید. مشهورترین اثر تاریخی بلده را می‌توان از کنار تنها میدان شهر دید. بقایای قلعه پولاد متعلق به اوایل دوره اسلامی بر فراز صخره‌ای در جانب شمال شرقی شهر بلده نمایان است. قلعه پولاد بلده از معروف‌ترین و بزرگ‌ترین قلعه‌های به جای مانده در شمال ایران است. این قلعه تا اوایل دوره صفویه دایر و مسکونی بوده و مرکز یکی از مقتدرترین قدرت‌های محلی آن روز ایران محســوب می‌شد. آب قلعه از چشــمه‌ای به نام ملرز با تنبوشه به قلعه فرســتاده می‌شده است و برای نگهداری آن آب‌انبارهایی نیز تعبیه شده بوده است. برای رسیدن به بعضی از نقاط قلعه پولاد بایستی بسیار هوشیار باشید چون معبرها بسیار باریک بوده و برای رسیدن به نقاط بالاتر می‌بایست از کنار صخره‌های بلند و خطرناکی عبور کنید.
بقعه سلطان احمد بلده دیگر اثر تاریخی بلده است که در داخل شهر بلده در دامنه کوه واقع شده و دومین بنای مرتفع شهرستان نور است. گنبد آن مخروطی و مصالح آن از آجر و روکش گچ است. در حد فاصل گنبد و بدنه نیز نورگیرهایی تعبیه شده و طاق‌نماهایی نیز اطراف آن را تزیین کرده‌اند. گنبد از داخل با مرکب سیاه زینت یافته و گچبری‌های زیبایی نیز در آن دیده می‌شود. کتیبه چوبی روی صندوق نام شیخ احمد نوری و تاریخ ۱۱۰۲ هجری قمری را دارد.

گفت وگو با «رزا کوثری» که یک صفحه متفاوت در اینستاگرام دارد: صفحه «درهای ایرانی»

«در» هم درهای قدیم!

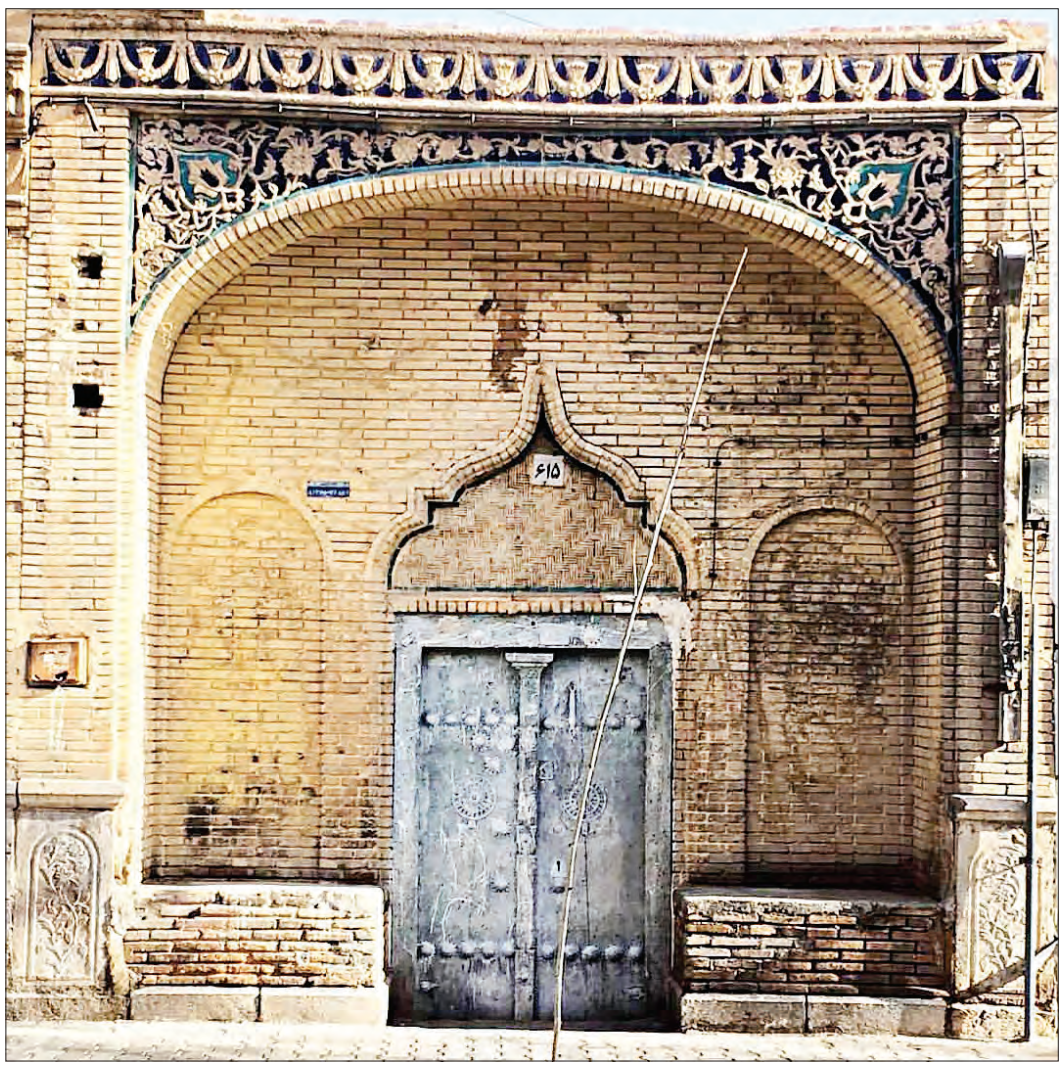

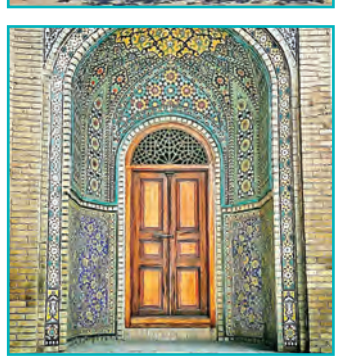

امــردم/ مســعود نبی‌دوســت | «رزا کوثری» فوق لیســانس باستان‌شناسی پیش از تاریخ دارد؛ دختر اصفهانی که حالا چند سالی است ساکن تهران است و این‌قدر تهرانی شده که از پشت تلفن به سختی بشود اصفهانی بودنش را تشخیص داد.
او روزگاری نه‌چندان دور ســاکن اصفهان بوده؛ شــهری تاریخی با کلی محله و خانه قدیمــی که هر کدام جان می‌دهد برای عکس گرفتن. قســمت اما این بود که او جلوه‌های هنر ایرانی را جایی در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر اردبیل کشف کند؛ کشفی که او را به سمت راه‌انداختن یک صفحه در اینستاگرام کشاند؛ صفحه «درهای ایرانی» یا همان «doors_of_iran»که کارش فقط انتشار تصاویر متفاوت از درهای متفاوت است. او تا امروز بیش از ۵۰۰ تصویر از درهای مختلف منتشر کرده، درهای خانه‌های تاریخی، خانه‌های روستایی و شهری، درِ کاخ‌ها و مساجد و قلعه‌ها و خلاصه هر دری که فکرش را بکنید.
او البته تا همین چند وقت پیش همراه بر و بچه‌های یک مؤسســه فرهنگی دستی هم در آموزش میراث فرهنگی و صنایع دستی به کودکان تهرانی داشته؛ فعالیتی که حالا دیگر به سبب فرزنددار شدن او جایش را به کارهای مجازی در ســایت‌ها و صفحات اینستاگرام داده.

صفحه هم از ســفرم به اردبیل شروع شد. در آن ســفر من بیش از پیش به درها توجه می‌کردم و تنوع و تفاوت آن‌ها خیلی بیشــتر به چشــمم می‌آمد. همین بود که احساس کردم هر کدام از درها حرفی برای گفتن دارند. در همان سفر هم بود که ایده راه انداختن صفحه به ذهنم رســید و فکــر کردم عکس‌هایم را بگذارم در صفحه‌ای و از این طرق یک مجموعه مدون ایجاد شود. خب بعد ولی کار جدی‌تر شــد و عکس‌های بیشتر و بعد هم فالوورها شروع کردند به عکس فرستادن و همچنان ادامه پیدا کرد و برای خودم دغدغه شد. یعنی برایم مهم شد که همچنان ادامه بدهم و این مجموعه را گسترده‌تر کنم.

◆ و فکر می‌کردید ایــن درها چه پیامی برای مخاطبشــان دارند؟ مثلاً خود شما ویژگی‌هایی از خصوصیات فرهنگی ایران را می‌دیدید یا گوشه ای از فرهنگ صاحب خانه را؟ چون افراد زیادی هســتند که به معماری بناها توجه کرده باشند، ولی نگاه مستقل به درها نگاه نویی است.
ایــده من این بود کــه در و ورودی می‌تواند نماد کوچکی از خانه و آدم‌هایش باشد. من در آن سفر در بافت تاریخی قدم می‌زدم و از درها عکاســی می‌کردم. یکــی از همان درها هــم درِ امامزاده حلیمه خاتــون بود که از همــان ابتدا به عنوان تصویر پروفایل صفحه انتخاب شد. در همان کوچه پس‌کوچه‌ها بود که تنوع درها بیشــتر از قبل به چشــمم آمد. حس خودم هم این بود که آن در می‌تواند حرف‌های آدم‌هایی را که در آن خانه‌ها زندگی می‌کنند، به زبان بیاورد، حالا بر اســاس طرحــی که دارد، یا رنگی که آن‌ها روی زده‌اند یا سلیقه‌شــان در انتخاب در. این شد که صفحه را راه انداختــم. اولین عکس‌هایی هم که در صفحه گذاشــتم دو درِ مدرســه منوچهری بود در شهر «دهق» استان اصفهان. بعد هم عکس‌های درهای دیگری را گذاشتم که در سفر اردبیل گرفته بودم. به همین شــکل کار ادامه پیدا کرد. البته در آن ابتدا دیدی نسبت به آینده کار نداشتم و همان‌طور که گفتم همه انگیزه‌ام این بود که یک مجموعه درســت کنم. البته تصورم این بود که خیلی زود مجموعه این درها تکراری می‌شــود و چون تنوع زیادی ندارند، فقط شاید تکرار آن‌ها در شهرهای مختلف باشــد، ولی هر چه گذشت و فالوورها از شهرهای مختلف تصاویر را فرستادند، دیدم چقدر تنوع در سبک، رنگ و نقش وجود دارد. همزمان با همین سیر هم بود که دانش و علاقه من درباره درها بیشتر و بیشتر شد. یعنی همزمان با صفحه من هم رشد کردم.

◆ موقع شروع به کار صفحه چقدر عکس داشتید؟
حساب نکردم، ولی فکر می‌کنم حداقل ۴۰، ۵۰ تا داشتم.

◆ و آن ۴۰، ۵۰ تا الان شــده ۵۰۰ تا. این‌ها از کجا آمدند؟ همــه را خودتان گرفتید یا دیگران فرستادند؟
اوایــل که کســی عکــس نمی‌فرســتاد و فقط عکس‌های خودم را می‌گذاشتم، ولی بعد که تعداد فالوورها زیاد شــد و از شهرهای مختلف عکس فرستادند، ترکیبی شد از عکس‌های خودم و البته بیشتر از عکس‌های بقیه. همیشه هم این دغدغه را داشتم که عکاس را معرفی کنم تا حق مالکیت عکس هم رعایت شده باشد.

◆ اگر موافقید از تولد صفحه «درهای ایران» در اینســتاگرام شروع کنیم. شاید این کار در نگاه اول خیلی ساده به نظر برسد، ولی شــما تا الان بیش از ۵۰۰ عکس متفاوت از درهای ایران منتشر کرده‌اید. یعنی مشخص است که این موضوع برای شما تبدیل به یک دغدغه شده است.
دقیقاً همین‌طور است. شروع ماجرا این بود که من به خاطر رشته‌ام و علاقه‌ای که در اثر آن به بناهای تاریخی پیدا کرده بودم، سفرهایی در همین راستا داشتم و آثار تاریخی شهرهای مختلف را می‌دیدم. از طرفی هم گاهی در این ســفرها از درها عکس می‌گرفتم. یعنی همیشه برای من عنصر جالبی بود، بخصوص در بناهای تاریخی که خیلی به درها و فضاهای ورودی پرداخته می‌شود. ماجرای این

برش

> وقتی این ایده به ذهنم رســید، با خــودم گفتم عجب ایده بکری، چرا هیچ‌کس به ذهنش نرسیده که یک مجموعه از درها درست کند؟ البته دیده بودم که عکاس‌های حرفه‌ای عکس‌هایــی از درهــا بخصــوص درهــای تاریخی را چــاپ می‌کنند، ولی تا آن موقع هنوز یک مجموعه مختص به درها ندیده بودم

◆ و اسم صفحه از کجا آمد؟
راستش را بخواهید وقتی این ایده به ذهنم رسید، با خودم گفتم عجب ایده ناب و بکری، چرا هیچ‌کس به ذهنش نرسیده که یک مجموعه از درها درست کنــد؟ البته دیــده بودم که گاهــی عکاس‌های حرفــه‌ای عکس‌هایی از درهــا بخصوص درهای تاریخی یا درهای روستایی را چاپ می‌کنند، ولی تا آن موقع هنوز یک مجموعه مدون و مختص به درها ندیده بودم. خلاصه با این تصور که ایده نابی به ذهنم رسیده، شروع به ساختن صفحه کردم. وقتی هم که می‌خواستم اسمش را انتخاب کنم سرچ کردم که ببینم توی کشورهای دیگر اوضاع چطور است؟ دیدم که چقدر کشورهای دیگر به این مقوله پرداخته‌اند. خیلی از کشورها پیج‌هایی برای درهایشان داشتند، ولی برای ایران صفحه‌ای نبود. ایــن بود که doors_of_iran را انتخاب کردم.

◆ درباره کشورهای دیگر صحبت کردید. به نظرتان درهایی که شما کار کردید یا به طور کلی درهای ایرانی چقدر بیان کننده فرهنگ ماست؟ یعنی چقدر با درهای آلمان یا عربستان و بقیه کشورها تفاوت دارد؟
به نظرم خیلی فــرق دارد. به‌علاوه این‌قدر که ما در بیــن درهای ایرانی تنوع داریم، من در تصاویر کشــورهای دیگر این را ندیده‌ام. چون خیلی از صفحات درهای کشورهای دیگر را دنبال می‌کنم. درهایی که در صفحات کشــورهای دیگر منتشر می‌شود، شاید از نظر عکاســی و نور و طبیعتی که اطراف در هســت، خیلی قشنگ باشد... مثلاً در اروپا و آمریکا دور و بر درها خیلی گل‌های زیبا یا درخت‌هایــی وجود دارد و همین هم عکس را قشــنگ و لایک‌خور می‌کند، ولی اگر بخواهیم خودِ در را بدون فضاهای اطرافش در نظر بگیریم، معمولاً درهایشان یک سبک است. حالا درهای قدیمی‌ترشان بیشتر از نظر هنری ارزش دارند و بیشتر رویشان کار شده، ولی آن تنوع و گونه‌های هنــری که ما در درهــای ایرانی می‌بینیم، جای دیگری نیست.

◆ البته درهای ایرانی هم طبعاً در دوره‌های مختلف فرق دارد. مثلاً درهای قدیمی ایران با کوبه‌ها شناخته می‌شود، در حالی که ما الان درهای ســاده‌ای داریم که بیشتر به صورت سری ساخته می‌شود.
ببینید ورودی و درها تا حدی در دوره‌های تاریخی مختلف، متفاوت است. مثلاً می‌شود به طور کلی گفت که در دوره قاجــار فضای ورودی چطوری ساخته می‌شده است. البته در این بین همان‌طور که گفتید هنوز هم یک تصور عمومی از درهای قدیمی ایرانی در ذهن‌ها وجــود دارد. این تصور شامل درِ چوبی دو لنگه با گل‌میخ است که روی هر در یک کوبه باشــد و دو طرف هم دو سکوی سنگی برای نشســتن عابرین. این تصوری است که ما ایرانی‌ها از درِ ورودی داریم. معمولاً این در یک طاق هم با قوس جناغی شــکل در بالا دارد. امــا فضاهای ورودی یک بنا و به تبع آن درها، در دوره‌های مختلف تاریخی متفاوتند. این تفاوت در کشیدگی در، عرض فضای ورودی، نوع طاق، نوع تزئینات و عناصری از این دســت خود را نشــان می‌دهد. به طور کلی در گذشــته فضای ورودی نســبت به بنای داخل آن، معماری ســاده‌تری داشــته، اما در دوره پهلوی سردر و فضای ورودی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و بیش از گذشته به آن پرداخته می‌شود، طوری که اهمیت و عظمت یک بنا را از ســر در آن می‌توان تشخیص داد. در واقع بخشی از معماری فضای محصور را از طریق فضای ورودی، که رابط بین بیرون و درون بناست، به نمایش می‌گذارد.

◆ پس شما به خاطر این صفحه به نوعی با دوره‌شناسی درهای ایرانی هم آشنا شده‌اید.
بله، همان‌طور که گفتم من هم با جلو آمدن پیج رشد کردم. البته مجبور شدم قدری هم مطالعه‌ام را بیشــتر کنم و یک سری کتاب‌هایی را هم که دربــاره ورودی و سردرهاســت، خواندم. معمولاً این‌طوری است که بخشی از کتاب‌های معماری به ورودی مرتبط اســت، ولی من کتاب‌هایی هم دیده‌ام که کلاً به فضــای ورودی اختصاص داده شده‌اند.

◆ و ایــن فضا و تفاوت‌هــای فرهنگی در درهای جدید هم دیده می‌شود؟
فکر می‌کنم درهای جدید خیلی هویت صاحبخانه را نشان نمی‌دهند. یعنی بیشتر شکل یک‌نواختی پیدا کرده‌اند و به نوعی صنعتی شده‌اند. مثلاً شاید ۲۰ســال پیش شما می‌دیدید که همه درها یک شکل ساخته می‌شــد. یعنی همه یک نوع در را اســتفاده می‌کردند. به خاطر همین من با اینکه دوست داشتم عکس درهای مدرن را هم منتشر کنــم، ولی کمتر پیش آمد که درِ جدیدی ببینم و آن قدر از لحاظ هنری باارزش باشــد که عکس بگیــرم و توی پیــج بگذارم. البته بــوده درهای ارزشمند مدرن، ولی خیلی کمتر از درهای قدیمی است.

◆ از بیش از دو ســال پیش که صفحه شما شروع به کار کرده تا امروز حتماً بازخوردها و عکس‌العمل‌هــای زیادی هم از مخاطبان گرفته‌اید.
بله. خوشبختانه بازخوردها هم خیلی مثبت است و همکاری هم خیلی خوب بوده اســت. الان هم تصاویر زیادی برای من می‌فرستند و برای همین هم مجبورم عکس‌های باکیفیت‌تر و متفاوت‌تر را انتخاب کنم. خب پیام‌هــای زیادی هم دارم که افــرادی با دیدن این صفحه توجهشــان به درها جلــب شــده، در حالی که تا قبلــش به صورت مستقل به درها توجه نمی‌کرده‌اند. تازگی‌ها هم صفحات دیگــری دیده‌ام که به درهــای ایرانی پرداخته‌انــد. حتی از طریق همین پیج با افرادی آشنا شده‌ام که به مقوله «در» به صورت علمی نگاه کرده‌اند و مشغول عکاسی و بررسی درها هستند. حتــی یک نفر به من پیام داد که پایان‌نامه‌اش را به درهای مشهد اختصاص داده بود. به طور کلی خیلی خوشحالم که توانسته‌ام توجه بیشتری را به درها جلب کنم، بخصوص که بخشی از این درها در ورودی آثار تاریخی هستند و ارزشش بر کسی پوشیده نیست.

◆ علاوه بر صفحه اینستاگرام به فرم‌های دیگر هم فکــر کرده‌اید. مثلاً نمی‌خواهید تصاویر را در قالب کتاب عرضه کنید؟
خودم به مقاله فکر کرده‌ام، حالا اگر کتاب بشود که بهتر هم هست. حتی به برپایی نمایشگاه هم فکر کرده بودم که مثلاً عوایدش به خیریه برسد.

آیا ۶۰ سال فلسفه‌ورزی خرج برجام شد؟

داوری سیاست‌ورزی «داوری»

اندیشه / دکتر محسن لبخندق | ۲۰ آبان ۱۳۹۷، دکتر رضا داوری اردکانی، در مقام ریاست فرهنگستان علوم، نشان این فرهنگستان را به محمدجواد ظریف اعطا کرد. سه سال و اندی پیش هم ایشان در یادداشتی به تمجید و تعریف‌هایی عجیب و غریب از توافق هسته‌ای که مهم‌ترین آورده جناب ظریف در تاریخ حیات سیاسی‌اش است، پرداخت.

متن آن یادداشت به قدری توأم با خوش‌بینی‌های افراطی در فهم مناسبات داخلی و خارجی بود که ارزش نقادی از دریچه سیاست را نداشت، چه آنکه ایشان تصور کرده بود این توافق، دریچه‌ای به سوی همه مطلوب‌ها در سیاست داخلی و خارجی و اقتصاد و فرهنگ و مدیریت و حتی اخلاق! بر جامعه ایران و انقلاب اسلامی خواهد گشود. بخش‌های ابتدایی یادداشت ایشان گویای این حقیقت است:

«از آثار و مزایای این توافق پایان یافتن گزافه تهدید به جنگ و فراهم شدن زمینه کاهش التهاب در روابط بین‌الملل و گشایش روزنه امید به پایان یافتن اضطراب‌های چندین ساله و فراهم شدن شرایط برای همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و اهتمام به بهبود وضع مادّی و اخلاقی کشور و مردم و فرونشستن امواج افراط و تفریط و تخفیف نگرانی از خطر فرو رفتن کشور در اعماق اوهام و... بوده است. امیدوارم دولت محترم بتواند با سامان دادن به وضع اقتصادی و تهیه و تدوین طرح اصلاح اداری و آموزشی و جلوگیری از گسترش و تکثیر ریشه‌ها و بذرهای فساد، امکان بهره‌برداری هر چه بهتر و بیشتر کشور و مردم را از فرصتی که پیش آمده است و می‌آید فراهم سازد».

اما فارغ از اتقان محتوای سیاسی آن یادداشت، دو چیز مایه تعجب و شگفتی از آن بود:

◆ ۱- اول آنکه چه شده که جناب داوری این چنین بی‌پروا، خلاف‌آمد پیشینه سیاسی‌اش وارد یک مناقشه عمیق سیاسی شده و خود و همه داشته‌های فلسفی‌اش را خرج یک واقعه سیاسی به غایت پرریسک کرده است؟

برخی از جملات ایشان در گفت و شنودهای مختلفش با اصحاب قلم و اندیشه بر طبیعی بودن این اعجاب و تحیر از ورود ایشان به این مناقشه سیاسی مجهول العاقبت صحه می‌گذارد:

- «اهل علم باید به کار خود مشغول باشند، آن‌ها وظیفه ندارند که هر روز اینجا و آنجا در کوچه و خیابان به تأیید و ردّ این یا آن سیاست بپردازند...».

- «من ۲۰ سال اخیر همه سرمایه ناچیزی را که طی ۶۰ سال شب و روز بدون تعطیل در فلسفه آموخته‌ام راهنمای نقد وضع تاریخی، فرهنگی، علمی و سیاسی کشور کرده‌ام. البته در این نقد نه با سیاستی مخالفت کرده‌ام و نه به یک گروه سیاسی پیوسته‌ام...».

- «اگر می‌گویند حتماً باید سیاسی باشی و با سیاستی مخالفت یا موافقت کنی عرض می‌کنم که من توانایی این کار را ندارم و نمی‌دانم چرا باید به این قبیل دستورالعمل‌ها عمل کنیم. وجه دیگر قضیه را هم بگویم. اگر دخالت نکردن در سیاست محافظه کاری باشد من محافظه کارم یا شاید فلسفه با ملاحظه کاری سیاسی مناسبت و ملازمتی داشته باشد...».

البته چون ایشان مدعی است «کسی که اهل فلسفه است درباره اشخاص و کارها اگر حکمی بکند میزانش ایدئولوژی و حتی مشهورات اخلاقی نیست» قاعدتاً چرایی این ورود و حکم تمجیدآمیز ایشان بر خلاف مشی غالب و رایجش را باید در چارچوب فلسفه و نظام معرفتی او جست‌وجو کرد. از این روست که همه آنچه از قلم و زبان ایشان در «ضرورت فهم عالم مدرن» و «تعیین نسبت خود با جهان غرب» و «شناخت موقعیت خود در سیر تاریخ» عرضه می‌شود و البته همه ناامیدی‌ها، انکارهای محتاطانه و طرح پرسش‌های تردیدآمیز و محافظه‌کارانه- و نه صریح- ایشان در برابر «امکان در انداختن طرحی نو در مقابل جهان مدرن، چه در قالب انقلاب اسلامی و چه در هر قالب دیگر» اگر ابهام یا زوایای پنهانی برای شنونده در برداشته باشد-که غالباً قلم و زبان ایشان مملو از این ابهام‌گویی‌ها و معلق‌گذاردن‌های محتاطانه و شاید زیرکانه است- با دفاع ایشان از برجام که فراتر از یک توافق سیاسی و نشانه‌ای از یک جهان‌بینی و مکتب فکری است، این منظومه فکری کاملاً از ابهام خارج خواهد شد و معنای صریح و بی‌پرده خود را نشان خواهد داد. به تعبیری، یادداشت ایشان در دفاع از برجام، روشن می‌کند که از دید ایشان اگر بتوانیم عالم مدرن را بالضروره درست فهم کنیم و نسبت خود با جهان غرب را بتوانیم به نیکی و در سایه درک موقعیت خود در سیر تاریخ بیابیم، خروجی چنین فهم درستی از خود و غرب در هر ساحتی اعم از علم، هنر، سیاست، فرهنگ، اقتصاد و...، یک الگوی کنش‌گری مطلوب را صورت‌بندی می‌کند که «برجام» مصداق کنش سیاسی مطلوب در این منظومه فکری است. طبعاً قهرمان این عرصه هم جناب دکتر ظریف خواهد بود که شایسته تقدیر و تمجید است.

برش

ایشان معتقد است الگوی کنش‌گری مطلوب در مواجهه با غرب، چه در ساحت سیاست و چه در غیر آن اعم از علم و هنر و...، مشابه آن چیزی است که در برجام رخ داد حتی اگر این الگوی کنش‌گری با ناکامی‌ها و شکست‌هایی مواجه شده باشد. چرایی چنین حکمی را باید در منظومه فکری-فلسفی ایشان جست‌وجو کرد

◆ ۲- دومین چیزی که مایه شگفتی در یادداشت سه سال پیش ایشان بود، قلم تلخ ایشان درباره منتقدان برجام بود که آن‌ها را «بهانه‌گیر» و «معاف از حکم خرد» نامیده بود و در وصف نقد و نگرانی‌های ایشان گفته بود: «این نگرانی بیشتر یک موضع‌گیری سیاسی است که وجه و مبنای عقلی ندارد».

همه کسانی که با پیشینه علمی و نحوه برخورد داوری با موافقان و مخالفانش آشنا هستند، می‌دانند که وی در مواجهه با تلخ‌زبان‌ترین منتقدان بلکه دشمنان فکری‌اش، مشی‌ای آرام، صلح‌جو و مسالمت‌آمیز داشته و دارد و شاید به سختی بتوان در حجم بالای گفته‌ها و نوشته‌های او، به عدد انگشتان یک دست، واژگان و تعابیری که حتی بوی تلخی و درشتی دارند نسبت به دیگران یافت!

حال در نقدهای مستدل و پیش‌بینی‌های کارشناسی‌شده و غالباً محترمانه ناقدان برجام چه نهفته بوده که او را به چنین واکنش خارج از عرفی وا داشته، خدا می‌داند.

با همه این اوصاف، اگر به فرض-نمی‌گویم فرض محال، ولی فرض قریب به محال- یادداشت سه سال پیش ایشان را چه در مضمون و محتوا و چه در فرم و صورت و شیوه بیان، محصول نوعی بی‌تجربگی و نابلدی سیاسی ایشان بگذاریم که در ترکیب با هیجانات و غلیانات عاطفی منبعث از حس صلح‌جویی و گفت‌وگومداری و وفاق‌طلبی ایشان، منجر به دفاع از «برجام» و خوش‌باوری به آن شده است، در این مقطع تاریخی که «برجام» توسط دیوانه‌نمایی چون «ترامپ» پاره شده و همه اوهام مربوط به بهشت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی اخلاقی حاصل از برجام برای اهل نظر و حتی توده‌ها و عوام‌الناس به کنار گذاشته شده و کوس رسوایی برجام و برجامیان هر صبح و شام با نوایی جدید نواخته می‌شود و واقعیت‌های عینی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایرانِ پس از مذاکره و توافق، نشان از صدق و راستی همه سخنان و نقدهای ناقدانی است که ایشان آن‌ها را «معاف از حکم خرد» نامیده بود، تقدیم نشان «فرهنگستان علوم» به جناب ظریف توسط رئیس این فرهنگستان را باید کجای دل گذاشت؟

پاسخ به این سؤال را در چند وجه می‌توان فرض کرد:

اول آنکه ایشان به قدری در جهان فلسفه و در سلک تفلسف مستغرقند که مطلقاً از احوالات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی پس از برجام بی‌خبر مانده‌اند و گمان می‌کنند پیش‌بینی‌ها و پیش‌گویی‌هایشان در باب دوران پسابرجام به وقوع پیوسته و این تمجید و سپاسگزاری اخیر، در قبال تحقق این پیش‌بینی‌هاست! روشن است که این فرض منتفی است.

دوم آنکه فیلسوفی که عمری مشهور به تخلق به اخلاق علمی بوده-که از ویژگی‌های اخلاق علمی دوری از تعصب و اعتراف به اشتباه در فهم و تصدیق مخالف در صورت روشن شدن صحت سخن اوست- اکنون بنا ندارد به این سلوک اخلاقی گذشته ادامه دهد و تلخی اعتراف به اشتباه را بپذیرد. با توجه به روحیات و سلوک ایشان به نظر می‌رسد دامن ایشان از این اتهام هم مبراست.

سوم اینکه همچنان ایشان معتقد است الگوی کنش‌گری مطلوب در مواجهه با غرب، چه در ساحت سیاست و چه در غیر آن اعم از علم و هنر و...، مشابه آن چیزی است که در برجام رخ داد حتی اگر این الگوی کنش‌گری با ناکامی‌ها و شکست‌هایی مواجه شده باشد. چرایی چنین حکمی را باید در منظومه فکری-فلسفی ایشان جست‌وجو کرد، چنانکه در فرازهای پیشین این مسئله را اجمالاً شرح دادم.

به نظر می‌رسد گزینه آخر باطن آن پیام برجامی و این تجلیل اخیر از جناب دکتر ظریف است. همین مسئله است که فاصله نجومی منظومه فکری-فلسفی ایشان با منطق فکری-فلسفی امثال حضرت امام(ره) را روشن می‌کند.

خبر

حجت‌الاسلام عباسی رئیس «جامعه‌المصطفی العالمیه» شد

فارس: مراسم معارفه رئیس جدید جامعه المصطفی العالمیه شنبه هفته آینده برگزار می‌شود. به دنبال انتصاب آیت الله علیرضا اعرافی به عنوان مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور و با بررسی‌های صورت گرفته، انتصاب حجت الاسلام والمسلمین علی عباسی معاون آموزش و پژوهش جامعه المصطفی العالمیه به عنوان رئیس این نهاد حوزوی بین المللی قطعی شده است. آیت الله علیرضا اعرافی از سال ۹۵ به عنوان مدیر حوزه‌های علمیه سراسر کشور منصوب شد.

حجت‌الاسلام مصطفی جان‌نثاری درگذشت

مهر: حجت‌الاسلام مصطفی جان‌نثاری از خطبای تهران، سحرگاه صبح دوشنبه (۲۱ آبان ماه) در بیمارستان فجر دعوت حق را لبیک گفت.

حجت‌الاسلام جان‌نثاری بعد از منبر شب ۲۸ صفر در حسینیه فاطمیون هنگام برگشت، دچار عارضه سکته قلبی می‌شود و بر اثر همین مسئله سحرگاه دیروز نیز دچار سکته قلبی مجدد شده و دارفانی را وداع می‌گوید.

وی کارشناس و پژوهشگر حوزه دین بود که سابقه فعالیت در سازمان نیروهای مسلح و شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه سراسر کشور را در کارنامه خود داشت. حجت‌الاسلام جان‌نثاری همچنین سخنران حسینیه فاطمیون و حسینیه محبان سیدالشهدا(ع) بود.

احکام

حکم عمل جراحی زیبایی زن توسط پزشک مرد

اندیشه: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری با اشاره به سؤالی درباره «عمل جراحی زیبایی زن توسط پزشک مرد» پاسخ رهبر انقلاب به این سؤال را منتشر کرد:

سؤال: در صورتی که عمل جراحی زیبایی برای زنان توسط پزشک مرد مستلزم نگاه کردن و لمس باشد آیا انجام آن جایز است؟

جواب: عمل جراحی زیبایی، درمان بیماری محسوب نمی‌شود و نگاه‌کردن و لمسِ حرام به‌خاطر آن جایز نیست مگر در مواردی که برای درمان سوختگی و مانند آن باشد و پزشک مجبور به لمس و نگاه‌کردن باشد.

آگهی حصروراثت

نظربه اینکه آقای ابراهیم امیدکار فرزندحسین طی کلاسه پرونده ۴/۹۷/۵۴۷ درخواست حصروراثت نموده و اظهار داشته حسن چشمی فرزند حسین به ش ش ۵۱۸ مورخه ۹۵/۷/۵ مرحوم شده و ورثه حین الفوت عبارتند از:۱-حسین چشمی فرزند۲-فاطمه چشمی فرزند۳-طیبه چشمی فرزند۴-طاهره چشمی فرزند۵-زهره چشمی فرزند۶-قاسم چشمی فرزند۷-صدیقه چشمی همسر۸-اصغر معتکف فر فرزند۹-علی معتکف فر فرزند. اینک درخواست مزبور یک نوبت آگهی تا هر کسی اعتراضی دارد و یا وصیتنامه از متوفی نزد او باشد ظرف یک ماه به شورا تقدیم والا گواهی صادر خواهد شد.(م الف ۹۲۳/۱۰۰/۹۷)۹۷۱۲۷۶۲آ

شعبه ۴ شورای حل خلاف سبزوار

آگهی ابلاغ اخطاریه ماده ۸۷وماده۱۰۱-اموال غیرمنقول اجرای ثبت سبزوار

بدینوسیله به ورثه مرحوم رجبعلی تمجیدی که عبارتنداز:علی اصغر،هادی،اعظم،سعید،اکرم، تبسم،مهدی، زهرا و فاطمه شهرت همگی تمجیدی فرزندان متوفی وفاطمه کلاته آقامحمدی همسر متوفی ابلاغ میگردد درخصوص پرونده اجرایی کلاسه۹۶۰۰۲۸۲پلاک فرعی:چهل وچهار از پلاک اصلی سیزده دربخش:سه ناحیه:دارد واقع در:سبزوار متعلق به مرحوم رجبعلی تمجیدی درقبال طلب فاطمه کلاته آقامحمدی بازداشت گردیده لذا طبق ماده۸۷آئین نامه اجرای مراتب به شما اخطار میشودضمناهرگونه نقل انتقالی از طرف شمانسبت به مورد بازداشت ممنوع است وترتیب اثر داده نمیشودوبموجب گزارش مورخ۱۳۹۷/۷/۱۸کارشناس رسمی دادگستری ششدانگ پلاک فوق بمبلغ یانصدوشصت وچهارمیلیون وششصدوشصت هزارریال ارزیابی گردیده، لذا چنانچه بمبلغ ارزیابی پلاک مذکور معترض میباشیداعتراض کتبی خود را ظرف مدت۵روز از تاریخ ابلاغ این ابلاغ اخطاریه به ضمیمه فیش بانکی دستمزدکارشناس تجدیدنظر بمبلغ ۲۰۰۰۰۰۰ریال به دفتر این اجرا تسلیم نمایید.ضمنا به اعتراضی که خارج ازموعد یاافاقد فیش بانکی دستمزدکارشناس تجدیدنظر باشدترتیب اثرداده نخواهدشد.

(م الف ۸۸۲/۱۰۰/۹۷)۹۷۱۲۷۶۳آ

تاریخ انتشار:سه شنبه۱۳۹۷/۸/۲۲

علی آب باریکی-رئیس اداره ثبت اسنادو املاک سبزوار

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی
اداره ثبت اسناد و املاک حوزه ثبت ملک سبزوار

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۳۹۷۶۰۳۰۶۰۱۱۰۰۳۴۵۷-۱۳۹۷/۷/۲۹ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک سبزوار تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی خانم اعظم ملوندی به شماره شناسنامه ۱۹۶۹۳ کدملی ۰۷۹۵۰۳۹۰۹۳ صادره سبزوار فرزند محمدعلی در ششدانگ یک باب ساختمان به مساحت ۹۵ مترمربع قسمتی از پلاک شماره یک فرعی از ۶- اصلی واقع در اراضی کلوت بخش ۳ حوزه ثبت ملک سبزوار از محل مالکیت مالک رسمی مشاعی آقای علی اکبر هراتی و خانم مطهره تایب یزدی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.(م الف ۷۸۵/۱۰۰/۹۷)۹۷۱۲۷۶۴آ

تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۳۹۷/۰۸/۲۲ تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۳۹۷/۰۹/۰۷

علی آب باریکی-رئیس ثبت اسناد و املاک سبزوار

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی
اداره ثبت اسناد و املاک حوزه ثبت ملک سبزوار

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رأی شماره ۱۳۹۷۶۰۳۰۶۰۱۱۰۰۳۴۶۸-۱۳۹۷/۷/۲۹ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک سبزوار تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای محمد زمانی فر به شماره شناسنامه ۷۶۵ کدملی ۰۷۹۱۲۱۱۸۶۱ صادره سبزوار فرزند محمدعلی در ششدانگ یک باب ساختمان به مساحت ۱۶۹،۷۰ مترمربع قسمتی از پلاک شماره ۶۱- فرعی از ۶- اصلی واقع در اراضی کلوت بخش ۳ حوزه ثبت ملک سبزوار از محل مالکیت مالک رسمی آقای سیداحمد کرابی محرز گردیده است، لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.(م الف ۷۵۸/۱۰۰/۹۷)۹۷۱۲۷۶۵آ

تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۳۹۷/۰۸/۲۲ تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۳۹۷/۰۹/۰۷

علی آب باریکی-رئیس ثبت اسناد و املاک سبزوار

شماره ابلاغ نامه۹۷۱۰۱۰۲۶۰۲۸۰۲۸۸۶ شماره پرونده۹۷۰۹۹۸۲۶-۲۸۰۰۴۲۶ شماره بایگانی شعبه۹۷۰۴۲۹ تاریخ تنظیم۹۷/۸/۱۵

ابلاغ وقت رسیدگی و دادخواست و ضمائم

به آقای حسن استجلو فرزند قیامعلی خواهان آقای علی اوسط غلامی دادخواستی به طرفیت خوانده آقای حسن استجلو به خواسته مطالبه مطرح که به این شعبه ارجاع و به شماره پرونده کلاسه۹۷۰۹۹۸۲۶۰۲۸۰۰۴۲۶ حوزه شماره ۱۹ شورای حل اختلاف شهرستان زنجان ثبت و وقت رسیدگی مورخه۹۷/۹/۲۴ ساعت ۱۷ تعیین که حسب دستور دادگاه طبق موضوع ماده ۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی بعلت مجهول المکان بودن خوانده و درخواست خواهان مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می گردد تا خوانده ظرف یک ماه پس از تاریخ انتشار آگهی به دفتر دادگاه مراجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه ثانی دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق رسیدگی در دادگاه حاضر گردد۹۷۱۲۷۵۴آ

متصدی امور دفتری دادگاه حقوقی شماره ۱۹ شورای حل اختلاف شهرستان زنجان صالحی

آگهی فقدان سند مالکیت

نظر به اینکه شرکت تعاونی مسکن برق کارکنان شیروان به استناد دو برگ استشهادیه گواهی شده منضم به تقاضای کتبی جهت دریافت سند مالکیت المثنی نوبت اول به این اداره مراجعه نموده و مدعی اند که سند مالکیت ششدانگ به شماره چاپی ۰۰۴۸۰۵ سری ه سال ۹۱ شماره پلاک ۱۷ فرعی از ۹۵۸ اصلی قطعه یک شیروان بخش ۵ قوچان که متعلق به ایشان می باشد به علت جابه جایی مفقود شده است با بررسی دفتر املاک معلوم گردیده که سند مالکیت اولیه ذیل ثبت ۷۲۴۵۱ صفحه ۲۴۸ دفتر ۴۰۲ به نام شرکت صادر و تسلیم گردیده است. که برابر اسناد شماراث ۳۷۱۱۵-۸۸/۱۲/۰۱-۳۴۲۳۶،۸۹/۹/۲۰ و ۸۶/۱۲/۲۵-۲۸۲۶۵ در رهن بانک ملی قرار گرفت ، دفتر املاک بیش از این حکایتی ندارد لذا به استناد تبصره یک اصلاحی ماده ۱۲۰ آئین نامه فقدان ثبت مراتب یک نوبت آگهی و متذکر می گردد هر کس نسبت به ملک مورد آگهی معامله ای انجام داده یا مدعی وجود سند مالکیت نزد خود می باشد بایستی ظرف ۱۰ روز از تاریخ انتشار آگهی اعتراض خود را به همراه اصل سند مالکیت یا سند معامله رسمی به این اداره تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض در مهلت مقرر بدون ارائه سند مالکیت یا سند معامله رسمی نسبت به صدور سند مالکیت المثنی و تسلیم آن به متقاضی اقدام خواهد شد.آ۹۷۱۲۷۵۱

تاریخ انتشار : ۱۳۹۷/۰۸/۲۲

صمد ابراهیم زاده
رئیس ثبت اسناد املاک شیروان

آگهی فقدان سند مالکیت

نظر به اینکه آقای ابوالفضل شعبانی فرزند رضا قلی به شماره شناسنامه ۱۷۱۶ به استناد دو برگ استشهادیه گواهی شده منضم به تقاضای کتبی جهت دریافت سند مالکیت المثنی نوبت دوم به این اداره مراجعه نموده و مدعی اند که سند مالکیت ششدانگ پلاک ۷۶۵۹ فرعی مجزی از ۲ اصلی واقع در قطعه ۴ شیروان بخش ۵ قوچان به آدرس خیابان امام رضا که متعلق به ایشان می باشد به علت جابه جایی مفقود شده است با بررسی دفتر املاک معلوم گردیده که سند مالکیت آن به شماره چاپی ۸۳۱۸۱۰ سری الف ۹۳ذیل دفتر ۸۴ صفحه ۴۵۴ و شماره ثبت ۱۲۴۴۵ به نام نامبرده صادر و تسلیم گردیده است و دفتر املاک بیش از این حکایتی ندارد لذا به استناد تبصره یک اصلاحی ماده ۱۲۰ آئین نامه قانون ثبت مراتب یک نوبت آگهی و متذکر می گردد هر کس نسبت به ملک مورد آگهی معامله ای انجام داده یا مدعی وجود سند مالکیت نزد خود می باشد بایستی ظرف ۱۰ روز از تاریخ انتشار آگهی اعتراض خود را به همراه اصل سند مالکیت یا سند معامله رسمی به این اداره تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض در مهلت مقرر بدون ارائه سند مالکیت یا سند معامله رسمی نسبت به صدور سند مالکیت المثنی و تسلیم آن به متقاضی اقدام خواهد شد.آ۹۷۱۲۷۵۳

تاریخ انتشار : ۱۳۹۷/۰۸/۲۲

صمد ابراهیم زاده
رئیس ثبت اسناد املاک شیروان

سند تعهد نامه غیر مالی

خانم اقدس لعل فام
شماره ملی : ۰۸۷۰۲۶۴۱۹۲ نام : اقدس نام و نام خانوادگی : لعل فام نام پدر : رحیم
تاریخ تولد : ۱۳۳۸/۰۶/۱۰ شماره شناسنامه : ۲۶۴۴۹ محل صدور شناسنامه : قوچان شماره تلفن :
نشانی : قوچان فرهنگیان ۱ معلم ۷ پلاک ۱۲ کد پستی : ۱۱۱۱۱۱۱۱۱۱
مشخصات مورد تعهد :
توضیحات :
در خصوص مدارک و اسناد و اوراق متعهد در خصوص ۱ سهم از ۷ سهم قطعه زمین شماره ۳۸۸ تجاری محله ۴ الهیه در پلاک ثبتی ۵۴۵ فرعی از ۲۶ فرعی از ۱۹۲ اصلی بخش ۱۰ مشهد (متراژ هر سهم ۸۵/۷۲ متر مربع) صادره از شرکت آبادانی مسکن الهیه
شرایط و متون حقوقی :
در ایسن تاریخ حاضر گردید متعهد و پس از حضور در کمال صحت عقل و روان متعهد شرعی و قانونی گردید ، مبنی بر اینکه مورد تعهد یاد شده مفقود گردیده است و در صورت هر گونه ادعا و اعتراضی از ناحیه هر شخص اعم از حقیقی و حقوقی و یا کشف فساد از عهده کلیه خسارات و ادعاهای احتمالی نسبت به مورد تعهد فوق الذکر بر آمده و یا ضرر و زیانهای احتمالی آن را شخصا "بعهده می گیرد و پاسخگو خواهد بود و در این خصوص مرجع صادر کننده هیچگونه مسئولیتی نداشته و نخواهد داشت .آ۹۷۱۲۷۵۰

تاریخ چاپ نوبت اول: ۱۳۹۷/۸/۲۲ تاریخ چاپ نوبت دوم: ۱۳۹۷/۹/۲۲

آگهی ابلاغ وقت دارسی و دادخواست و ضمائم به خوانده

کلاسه پرونده۹۷/۱۱۷۷
وقت رسیدگی :روزیکشنبه مورخه ۹۷/۹/۱۱ ساعت ۹ صبح
خواهان: حسن ملک پورفرزند حسین
خوانده:خانم شیروانی
خواسته:مطالبه مبلغ ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ریال بابت پول دستی جهت کار برای خودروو کلیه دادرسی
خواهان دادخواستی تسلیم شورای حل اختلاف حوزه یک شهرعسلویه نموده که جهت رسیدگی به این شورا ارجاع گردیده ووقت رسیدگی تعیین شده است به علت مجهول المکان بودن خوانده به درخواست خواهان و دستور شورا به تجویز ماده ۷۳قانون ایین دادرسی مدنی مراتب یک نوبت در یکی از جراید کثیرالانتشار آگهی می گردد تا خوانده ازتاریخ نشر اخرین آگهی ظرف یک ماه به دفتر شوراماجعه و ضمن اعلام نشانی کامل خود نسخه دوم دادخواست و ضمائم را دریافت و در وقت مقرر فوق جهت رسیدگی حضور به هم رساند.چنانچه بعدا ابلاغی بوسیله اگهی لازم شود فقط یک نوبت منتشر و مدت ان ده روز خواهد بود. نوبت انتشار:۹۷/۸/۲۲آ ۹۷۱۲۷۴۹

رئیس شورای حل اختلاف حوزه یک شهر عسلویه

آگهی اصلاحی موضوع ماده ۳قانون وماده ۱۳آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی وساختمانهای فاقد سند رسمی

املاک واقع در بخش۱۲یزد- ده بالا و توابع
۴۵۵۶- اصلی - آقای حسن پاک طینت مهدی آبادی ششدانگ خانه باغچه بطور مفروز قسمتی از پلاک ثبتی برابربه مساحت ۱۰۹۱ مترمربع برابرگزارش اصلاحی کارشناسان شماره ۳/۶۱۶۳ مورخ ۹۷/۰۵/۲۸ و رای ۱۳۹۷۶۰۳۲۱۰۰۶۰۰۱۹۹۷ مورخ ۱۳۹۷/۰۸/۰۱ واقع در ده بالا که در آگهی های قبلی مساحت اشتباه چاپ گردیده که بدینوسیله اصلاح می گردد
۴۵۵۶- اصلی - خانم بی بی صدیقه قهوه چی ششدانگ خانه بطور مفروز قسمتی از پلاک ثبتی برابربه مساحت ۳۷۶/۲۰ مترمربع برابر گزارش اصلاحی کارشناسان شماره ۳/۶۱۶۳ مورخ ۹۷/۰۵/۲۸ و رای ۱۳۹۷۶۰۳۲۱۰۰۶۰۰۲۰۱۳ مورخ ۱۳۹۷/۰۸/۰۱ واقع در ده بالا که در آگهی های قبلی مساحت اشتباه چاپ گردیده که بدینوسیله اصلاح می گردد
ضمنا اعلام می دارد مهلت اعتراض به آگهی اصلاحی یک ماه از تاریخ انتشار آگهی می باشد، بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.آ۹۷۱۲۷۴۸ تاریخ انتشار: سه شنبه ۱۳۹۷/۰۸/۲۲

علی محمد شبانیان تفتی- کفیل ثبت اسناد و املاک شهرستان تفت

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۳۹۷۶۰۳۰۶۰۱۵۰۰۷۶۷۷-۱۳۹۷/۰۸/۱۵ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک تایباد تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای رضا جان بیکی فرزند بنیاد بشماره شناسنامه ۰۷۴۰۱۱۱۸۸۴ صادره از تایباد در ششدانگ یکباب منزل مسکونی به مساحت ۹۴،۷۳ متر مربع پلاک ۶۸۲ فرعی از ۲۵۰ اصلی واقع در بخش ۱۴ مشهد شهرستان تایباد خریداری از محل قسمتی از مالکیت رسمی و مشاعی محمد صدیق حنفی و قسمتی از پلاک محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عمومی مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض ، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. آ۹۷۱۲۷۴۰

تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۳۹۷/۰۸/۲۲
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۳۹۷/۰۹/۰۷

غلامرضا آقازاده
رئیس ثبت اسناد و املاک تایباد

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۳۹۷۶۰۳۰۶۰۱۵۰۰۷۶۷۶-۱۳۹۷/۰۸/۱۵ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک تایباد تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای حبیب اله درویشی فرزنه فرزند حاجی مصطفی بشماره شناسنامه ۲ صادره از تایباد در ششدانگ یک باب منزل مسکونی به مساحت ۹۹،۱۸ متر مربع پلاک ۶۸۲ فرعی از ۲۵۰ اصلی واقع در بخش ۱۴ مشهد شهرستان تایباد خریداری از محل قسمتی از مالکیت رسمی و مشاعی محمد صدیق حنفی و قسمتی از پلاک محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عمومی مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض ، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.آ۹۷۱۲۷۴۷

تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۳۹۷/۰۸/۲۲
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۳۹۷/۰۹/۰۷

غلامرضا آقازاده
رئیس ثبت اسناد و املاک تایباد

اداره کل ثبت اسناد این استان همدان
اداره ثبت اسناد و املاک حوزه ثبت ملک همدان- منطقه دو همدان

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۵۵۶ ۱۳۹۷۶-۳۲۶۰۳۴۰۰۰. مورخه ۱۳۹۷/۶/۵ هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک همدان منطقه دو

ضد حمله

پیشنهاد برای مجید حسینی از لالیگا

ورزش: نشریه دامگاه، ترکیه با انتشار گزارشی مدعی شد سیدمجید حسینی که در این تابستان از استقلال به ترابزون‌اسپور پیوست، مورد توجه یک باشگاه اسپانیایی قرار گرفته است. سیدمجید حسینی که در شکست ۵ بر صفر اخیر ترابزون‌اسپور در خانه ینی‌مالاتیا‌اسپور در هفته دوازدهم سوپرلیگ ترکیه از جمله بازیکنان ضعیف آبی و عنابی‌ها بود، با عملکردی که این قبل برای ترابزون‌اسپور داشته، همه را شگفت‌زده کرده است. دامگاه، به نقل از منابع خود حبر داد که یک باشگاه لالیگایی وضعیت مدافع ایرانی ترابزون‌اسپور را زیرنظر دارد و در حال بررسی وضعیت این بازیکن است تا در صورت مهیا بودن شرایط در ماه ژانویه نسبت به جذب مدافع تیم ملی فوتبال ایران اقدام کند. سیدمجید حسینی در جام جهانی ۲۰۱۸ فرصت بازی برای تیم ملی فوتبال ایران مقابل اسپانیا را پیدا کرد و اتفاقاً عملکرد قابل قبولی از خود ارائه داد.

آخرین شرایط واریز جایزه دلاری پرسپولیس

ورزش: قرار است تا پس از ۳ ماه از زمان به پایان رسیدن لیگ قهرمانان آسیا، کنفدراسیون آسیا از حساب خود در شهر کوالالامپور مبلغ جایزه نایب قهرمانی را به حساب سرخ پوشان واریز کند. مشکلات بین‌المللی بانکی باعث می‌شود AFC نتواند ۲ میلیون دلار را به صورت یکجا به حساب تیم پرسپولیس واریز کند. بدین ترتیب کنفدراسیون فوتبال آسیا تنها می‌تواند در هر ماه مبلغ ۲۰۰ هزار دلار به حساب پرسپولیسی‌ها واریز کند.

واکنش خطیر به احتمال بازگشت تیام و چیارف

ورزش: معاون باشگاه استقلال هر گونه بحثی درباره بازگشت سرور چیارف و مامه تیام به استقلال را تکذیب کرد و گفت: هنوز درخواستی برای جذب این بازیکنان مطرح نشده و تنها رسانه‌ها به آن پرداخته‌اند. خطیر با اشاره به فرایند جذب بازیکن برای تیم فوتبال استقلال توضیح داد: اگر سرمربی باشگاه تصمیم بگیرد که بازیکنانی به فهرست تیم در نیم‌فصل اضافه شوند، این کار را می‌کنیم. هنوز درخواستی مطرح نشده است اما در طول این هفته با شفر نشستی خواهیم داشت تا به اطلاع دهد که چه کسی اضافه شود و چه کسانی نیز از فهرست تیم کنار گذاشته شوند.

رقابت آستون‌ویلا با واتفورد و سلتیک بر سر جذب میلاد محمدی

ورزش: سایت ساکرسولس به نقل از سان، گزارش کرد بعد از آنکه تیم‌های واتفورد انگلیس و سلتیک گلاسکو برای به خدمت‌گیری میلاد محمدی، مدافع کناری و ایرانی تیم احمد گروزنی روسیه ابراز تمایل کردند، هم اکنون خبر می‌رسد، آستون‌ویلا نیز مصمم به جذب این مدافع است.

این سایت ادامه داد: محمدی که به خاطر پرتاب لوت عجیبش در جام جهانی روسیه معروف شد، می‌تواند در پست دفاع و وینگر چپ بازی کند. از این شرایط آستون‌ویلا می‌تواند یک تشکیلات با ارائه پیشنهادی خوب وی را جذب کرده و مانع انتقال این بازیکن جوان به یکی از دو تیم واتفورد و سلتیک شود.

آب‌پاکی بشار روی دست پرسپولیسی‌ها

مهر: هافبک تیم ملی فوتبال عراق که در فصل جاری تبدیل به یکی از مهره‌های تاثیرگذار سرخپوشان شده از طریق مدیر برنامه‌های خود به مدیران باشگاه اعلام کرده فعلا به هیچ تیمی جز پرسپولیس فکر نمی‌کند. با این حال تصمیم دارد پیشنهادات خود را پس از حضور در ترکیب تیم ملی فوتبال عراق در جام ملت‌های آسیا بررسی کند. رسن به غیر از پرسپولیس، مشتریانی از کشورهای حوزه خلیج فارس دارد اما می‌خواهد با درخشش احتمالی خود در جام ملت‌ها، تعداد آن‌ها را افزایش دهد.

چانه‌زنی پرسپولیسی‌ها با سازمان لیگ

برنامه فشرده درانتظار سرخ‌ها

ورزش: تیم فوتبال پرسپولیس به دلیل حضور در فینال لیگ قهرمانان آسیا با تعویق بازی‌های خود در رقابت‌های فصل جاری لیگ برتر روبرو شد.

با پایان یافتن این مسابقات با نایب قهرمانی این تیم، شاگردان برانکو ایوانکوویچ باید سه بازی معوقه خود مقابل پیکان تهران، سپاهان و ذوب آهن اصفهان را در لیگ برتر و همچنین دیدار مقابل سپیدرود رشت در جام حذفی را پیش از پایان نیمه فصل برگزار کنند. مدیران پرسپولیس در حال چانه‌زنی با مسئولان سازمان لیگ هستند تا در برنامه جدیدی که برای سرخ‌ها در نظر گرفته اند از فشردگی بازی‌ها کاسته شود تا این تیم بتواند خودش را برای ادامه رقابت های لیگ برتر آماده کند. از قرار معلوم در برنامه جدیدی که سازمان لیگ برای این تیم در نظر گرفته است پرسپولیس باید هر هفته دو بازی انجام دهد. مسئولان باشگاه پرسپولیس به مدیران سازمان لیگ صراحتا اعلام کرده‌اند در زمان برگزاری اردوهای تیم ملی به مصاف حریفان خود نمی‌روند و باید ملی پوشان خود را در اختیار داشته باشند.

قائدی، صیادمنش و آذری به تیم امید نرفتند

ورزش: با توجه به شرایط حساس استقلال و لزوم تمرین کردن بازیکنان این تیم در کنار هم در تعطیلی لیگ برتر، ملی پوشان امید این تیم که حضور ثابتی در ترکیب آبی‌ها دارند، در تمرین تیم امید شرکت نکردند. الهیار صیادمنش، مهدی قائدی و رضا آذری بازیکنانی هستند که به اردوی تیم امید نرفته اند تا بتوانند تمرینات خود را در استقلال پیگیری کنند.

اما با تصمیم زلاتکو کرانچار بازیکنانی مثل شاهین طاهرخانی و نورالهی، مدافع و دروازه‌بان استقلال بازیکنانی هستند که به اردوی تیم امید رفتند تا سرمربی این تیم عملکرد آن‌ها را مشاهده کند.

پرسپولیس - پیکان؛ ۲۸ آبان

ورزش: تاجرنیسی فدراسیون فوتبال درباره این که گفته می‌شود فدراسیون برای انجام بازی‌های لغو شده پرسپولیس به گونه‌ای که این تیم متضرر نشود از سازمان لیگ درخواست کرده است گفت: «سازمان لیگ استقلال خودش را دارد اما من به آنها گفته‌ام که با هم همکاری دو سویه داشته باشند».

این در حالی است کمیته مسابقات سازمان لیگ اعلام کرد: دیدار دو تیم پرسپولیس و پیکان معوقه انجام نهم لیگ برتر از ساعت ۱۶:۱۵ روز دوشنبه ۲۸ آبان در ورزشگاه آزادی برگزار می‌شود.

نمره قبولی آزمون در مصاف با لوکوموتیو

ورزش: خبرگزاری ورزشی روسیه نمره فنی خوبی برای سردار آزمون در بازی هفته چهاردهم لیگ برتر این کشور در نظر گرفت. خبرگزاری ورزشی چمپیونات روسیه با مشارکت کارپرانالش نمره فنی خوب ۶٫۵ را به بازی ۹۰ دقیقه‌ای سردار آزمون در ترکیب تیم روبین کازان برابر لوکوموتیو مسکو اختصاص داد. روبین کازان در بازی خانگی برابر لوکوموتیو مسکو به تساوی بدون گل بسنده کرد تا با ۲۰ امتیاز در رده ششم جدول لیگ برتر روسیه جای بگیرد.

درگیری لفظی پیکه و سوارز پس از شکست خانگی

ورزش: بارسلونا میزبان رئال بتیس بود و نتوانست به روند خویش در لالیگا ادامه دهد و با نتیجه ۳-۴ مقابل حریف شکست خورد. این نتیجه باعث عصبانیت بازیکنان بارسلونا و ایجاد اختلاف بین آن‌ها شد که می‌توان به درگیری لفظی پیکه و سوارز اشاره کرد. سوارز ستاره اروگوئه‌ای به پیکه اعتراض می‌کند و به او می‌گوید: حالا می‌خواهی من را به خاطر یک پاس سرزنش کنی؟ سر به سر من نگذار!

اوکتاویو: میراث بزرگی به جا می‌گذاریم

ورزش: سرمربی تیم ملی فوتبال ساحلی ایران پس از قهرمانی شاگردانش در مسابقات جام بین قاره‌ای فوتبال ساحلی ۲۰۱۸ تاکید کرد: خیلی خوشحالم‌اند تنها به این دلیل که قهرمان شدیم که البته قهرمانی مهم است اما مهم‌تر نیز چیزی بر من این است که همه در مورد تیم ما حرف می‌زنند و به این موضوع افتخار می‌کنم. خیلی خوشحالم که میراث بزرگی برای ایران و آینده فوتبال ساحلی ایران به جای می‌گذاریم. این تورنمنت پس از جام جهانی از بالاترین درجه اهمیت برخوردار است که با حضور هشت تیم برتر جهان برگزار شد. ما کمپ‌های خود را آغاز خواهیم کرد تا برای تورنمنت مهم بعدی در مارچ ۲۰۱۹ در تایلند آماده باشیم.

مظاهری: باید از ذوب آهن بروم

ورزش: گاز دوبی ها معتقد است پاسخ پنج سال فعالیت او، صحبت هایی نبود که مدیرعامل تیم علیه او کرد. رشید مظاهری گفت: با حرف هایی که آقای آذری زدند دیگر باید به فکر جدایی از ذوب آهن باشم. نمی دانم شاید پنج سال حضورم در این تیم کافی باشد و تیم دیگر من را نخواهد. کاری که من باید از اول فصل می کردم اما این کار را نکردم تا الان پشیمان شدم و این اتفاقات بیفتد. من سال ها تلاش کردم و سخت در تمرین بودم تا بتوانم خودم را به سطح اول فوتبال ایران برسانم. به راحتی من را زیر سوال می برند به شدت ناراحت می شوم. آن هم آقای آذری که در همه این سال ها شاهد بوده من با جان و دل در خدمت تیمم بودم.

مصلح: دچار بحران روحی نمی‌شویم

فارس: بازیکن تیم فوتبال پرسپولیس، گفت: این که می گویند پرسپولیس تیم دولتی است به درد فضای مجازی می خورد اما فقط می خواهیم زمانی برای ما بازی نگذارند که حداقل ۱۱ بازیکن برای داخل زمین فرستادن داشته باشیم.

شایان مصلح بازیکن تیم فوتبال پرسپولیس درباره نایب قهرمانی این تیم در لیگ قهرمانان آسیا، صحبت هایی کرد که در زیر می خوانید.

«درباره بازی مقابل کاشیما و فینال لیگ قهرمانان آسیا صحبت کن.

از همان زمانی که بازی آغاز شد ما برای بردن به زمین رفتیم و تلاش کردیم تا بتوانیم با بد برد در این بازی نتیجه بازی رفت را جبران کنیم. خیلی تلاش کردیم تا بتوانیم با سه گل این تیم را شکست دهیم تا بتوانیم قهرمان شویم اما متأسفانه بازی گره خورد و سبک بازی کاشیما به گونه‌ای بود که هر چقدر تلاش کردیم نتوانستیم گل بزنیم.

«به نظر می‌رسید پرسپولیس زور کافی برای بردن کاشیما و رسیدن به قهرمانی را نداشت.

این طور نیست که بگویم زورمان به حریف نرسید. در نیمه اول بازی رفت ما اینقدر خوب بازی کردیم که همه به ما می‌گفتند ۱۰۰ در صد کاشیما را شکست می‌دهید و قهرمان آسیا شوید. ما در بازی برگشت هم موقعیت داشتیم اما نباید بگویند که زور کافی را نداشتیم، ما تلاش کردیم اما نشد.

«الان این نگرانی وجود دارد که به دلیل نتیجه نگرفتن در فینال آسیا پرسپولیس دچار بحران روحی شود و در لیگ برتر هم به مشکل بخورد.

اسم این مسئله را بحران روحی نمی گذارم، اما به هر حال ناراحت هستیم که به قهرمانی آسیا نرسیدیم چرا که خواسته همه ما قهرمانی در آسیا بود اما از طرفی هم خوشحال بودیم و با همه کمبودهایی که داشتیم به فینال آسیا رسیدیم. ما هر چه داشتیم در توان گذاشتیم و مردم دیدند که کم‌کاری نکردیم اما قطعاً با روحیه خوبی وارد لیگ برتر خواهیم شد و می‌خواهیم روند خوبمان را در لیگ برتر ادامه دهیم. ما چند بازی عقب‌افتاده در لیگ داریم و بعد اجازه دهیم تایب قهرمانی در آسیا در روحیه تیمی تأثیرگذار باشد و نباید عقب برویم.

«عنوان شده که بازی‌های عقب‌افتاده پرسپولیس باید بدون حضور ملی پوشان و بازیکنان جدید انجام شود. در این شرایط به نظر می‌رسد که کار برای پرسپولیس سخت‌تر از همیشه شود.

شرایط تیم ما از نظر نفر واقعاً شرایط عجیبی است. ما بازیکن مصدوم و محروم داریم و باید برای بازی‌ها به اندازه کافی بازیکن داشته باشیم. در لیگ قهرمانان آسیا ما نماینده ایران بودیم و انتظار همکاری داشتیم و حالا که بازی‌های ما عقب‌افتاده نمی‌خواهیم به ما امتیاز تقدیم کنند، بلکه خواستار این هستیم که بازی‌ها به گونه‌ای انجام شود که حداقل ۱۱ بازیکن برای فرستادن به زمین داشته باشیم. ما الان ۴ بازیکن در تیم امید و ۲ بازیکن در تیم بزرگسالان داریم و چند بازیکن مصدوم هم در تیم ما وجود دارد که در این شرایط واقعاً به زحمت به ۱۱ بازیکن می‌رسیم.

بررسی ارنج احتمالی پرسپولیس در ادامه لیگ برتر

شطرنج برانکو بدون قلعه

ورزش: سید جلال حسینی در برنامه نود از فشار بدنی بالایی که به بازیکنان پرسپولیس می‌آید حرف زده بود. سیدجلال در آن برنامه گفته بود که پنجره بسته پرسپولیس و تعداد محدود نفرات، باعث شده که بازیکنان اصلی با وجود مصدومیت در مسابقات حاضر شوند و این موضوع ریسک بالایی برای آن‌ها به همراه دارد. به عنوان نمونه حسین ماهینی که به اجبار با درد، بازی می‌کرد و در نهایت رباط صلیبی‌اش پاره شد. این اتفاق در این فصل برای چند شاگرد دیگر برانکو هم رخ داد. به عنوان نمونه امید عالیشاه هیچوقت نتوانست به میزان کافی استراحت کند و هر بار که به ترکیب برگشت، با مصدومیت زمین مسابقه را ترک کرد. با محمد انصاری بازیکن مورد علاقه برانکو که در بیشتر مسابقات دو فصل اخیر بازی کرد و خستگی ناشی از این موضوع، یک ستاره دیگر را تا پایان فصل از برانکو گرفت. شرایط بدنی مناسب این روزهای بازیکنان پرسپولیس نشان می‌دهد که مصدومیت‌های پیاپی بازیکنان، انتقادی به بدنسازی کادرفنی وارد نمی‌کند. مبارزه در سه جام با تعداد نفرات محدود، باعث این درسر برای برانکو شده است.

«حسین ماهینی: دفاع راست پرسپولیس در دربی طی برخورد با طارق همام آسیب دید و با پارگی رباط صلیبی، احتمالا همه مسابقات این فصل را از دست می‌دهد.

«امید عالیشاه: امید در دیدار رفت السد آسیب دید و تعویض شد. مصدومیت او به حدی بود که در لیست بازی برگشت هم قرار نگرفت. امید در دقیقه ۷۲ بازی دور رفت با کاشیما دوباره مصدوم شد تا در بازی برگشت فینال هم غایب باشد.

«کمال کامیابی‌نیا: در بازی جام حذفی مقابل نود اومیه، مصدومیت کهنه کتف دوباره سراغ کمال آمد و بعد از یک ساعت حضور در زمین، دستور تعویض او صادر شد. اتفاقی که نیمکت پرسپولیس را نگران کرد که به بازی با السد نرسد.

«محمد انصاری: میزبانی پرسپولیس در فینال لیگ قهرمانان آسیا جز پارگی رباط صلیبی، هیچ چیزی برای انصاری نداشت.

«در جست‌وجوی دفاع وسط

حسین ماهینی با مصدومیت در ناحیه رباط صلیبی در دربی تهران ادامه فصل را از دست داد. هم‌چنین محمد انصاری با مصدومیت رباطی که در بازی برگشت فینال آسیا برایش اتفاق افتاد، باتوجه به نقل قول‌های مطرح شده از برانکو، به این نتیجه رسید که حالا حالاها از انصاری در ترکیب مشکل دفاع راست تیم فقط دو گزینه پیش رویش خواهد داشت. برانکو می‌تواند از محسن ربیع‌خواه تازه برگشته در دفاع راست استفاده کند. با این تغییر خط دفاع پرسپولیس مثل گذشته با شجاع در سمت راست، سیدجلال وسط و مصلح در سمت چپ، به کارش ادامه خواهد داد.

انتخاب دوم برانکو، تکرار روشی است که در بازی رفت نیمه نهایی مقابل السد استفاده کرد. در آن مسابقه هم پرسپولیسی‌ها، انصاری را در اختیار نداشتند. برانکو برای پر کردن جای خالی او، مجبور شد نعمتی را به سمت راست خط دفاع ببرد. اگر این روش در بازی‌های باقی مانده نیم فصل اول به انتخاب ثابت برانکو تبدیل شود، شجاع به پست مدافع میانی برمی‌گردد. سود این انتخاب، بالا رفتن کیفیت خط دفاع پرسپولیس با بودن زوج سیدجلال و شجاع در قلب دفاع و کیفیت تهاجمی آن با بازی کردن نعمتی در پست مدافع راست است. با این حال، این تصمیم یک خطر بزرگ هم دارد. پرسپولیس در خط هافبک با نورالهی، کمال رسن و عالیشاه بازی می‌کند و بدون نعمتی، بخش زیادی از خلاقیت آن‌ها کمتر خواهد شد.

با پشت سر گذاشتن امتحانات مقدماتی

«سولاری» در رئال ماردید ماندگار شد

امیر محمد سلطانپور: به نظر می‌رسد بازیکن سابق و سرمربی کنونی آرژانتینی رئال ماردید توانسته است اعتماد مدیران کهکشانی‌ها را برای ماندن در این بست حفظ کند.

ساتیاگو سولاری در دو هفته گذشته امتحان سختی را در شروع کار به عنوان سرمربی رئال ماردید پشتر رد شد که موفق شد آن را با نمره کامل پشت سر بگذارد. آخرین آن‌ها پیروزی کوبنده ۴-۲ مقابل سلتاویگو بود که باعث شد او رکورد ۱۰۰ درصد پیروزی خود را ادامه داده و غول‌های اسپانیایی را به رتبه ششم لالیگا برساند.

این سرمربی آرژانتینی چهار پیروزی در چهار دیدار برای خود ثبت کرده که شامل پانزده گل و سه کلین‌شیت بوده است. آمار سولاری بدون هیچ شکی آمار خوبی است، مخصوصا وقتی آن را با پنج شکست در هفت مسابقه قبلی آن‌ها زیر نظر لوئیگی مقایسه می‌کنیم.

دیروز رئال باید تکلیف قرارداد سولاری را مشخص می‌کرد که آیا می‌خواهد با او به عنوان سرمربی ادامه دهد یا او را از طرفی هم سرمربی دیگری را جایگزین او کند، چون بر طبق قانون، یک سرمربی حداکثر به مدت ۱۵ روز می‌تواند مربی موقت یک باشگاه بماند. البته حالا خیال سولاری از ماندن روی نیمکت سپیدپوشان می‌تواند راحت باشد چون او با موفقیت دوره آزمایشی خود را گذرانده است.

روی فرم آمدن رئال به همراه در دسترس نبودن سر مربی ایده‌آل و بدون کار باعث شد که کانون فلورنتینو پرز مدیرعامل رئال بتواند با آسودگی کلیدهای باشگاه را به او بسپارد. البته همانطور که همیشه این بحث مطرح بوده، بخت و اقبال در تعیین سرنوشت یک مربی نقش بزرگی را بازی می‌کند؛ چیزی که سولاری از آن بی‌بهره نبوده است. به عنوان مثال دیدار مقابل سلتا سومین بازی پشت سر هم بود که تیمرک دروازه به کمک رئال آمد و در همین بازی گل به خودی هم داشت. تیم فعلی که دیگر اشتباه جایز نیست و باید از همه ظرفیت‌ها استفاده کرد.

فارغ از این که شفر برای تیم فعلی دوم چه طرح و برنامه‌ای برای ترمیم نقاط ضعف تیمش دارد، آبی‌ها ناچارند حداقل ۲ بازیکن را از لیست خود برای تیم فصل دوم خارج کنند. چرا که باید برای استفاده از داریوش شجاعیان و محسن کریمی، دو بازیکن تاثیر گذاری که تیم فصل نخست را به دلیل اسیب دیدگی از دست داده بودند در لیست خود جا باز کنند.

شجاعیان و کریمی برای رسول درمانی خوبی را سپری کردند و در مدت زمان باقی مانده تا آغاز نیم فصل دوم نیز به شرایط مطلوب خود رسید. این حداقل تغییراتی خواهد بود که آبی‌ها در نیم فصل دوم خواهد داشت.

شفر امیدوار است با اضافه شدن شجاعیان و کریمی بخش بزرگی از مشکلات تیمش در زمینه بازسازی و تهاجم حل و فصل شود.

جنجال «ریبری»؛ سه سیلی به صورت خبرنگار

ورزش: چندین شاهد از مشاجره خشن و درگیری فیزیکی وینگر کهنه‌کار بایرن مونیخ فرانک ریبری با یک کارشناس فوتبال تلویزیونی فرانسوی، بعد از شکست ۳-۲ بایرن مونیخ در مقابل دورتموند که شبه‌ذب اتفاق افتاد خبر دادهاند. روزنامه بیلد با انتشار گزارشی درباره این موضوع به این اشاره کرد که ریبری در ورزشگاه خانگی دورتموند، سیگنال ایدونوا پارک زمانی که از رختکن بایرن به سمت اتوبوس این تیم در حال حرکت بوده با پاتریک گیو که در حال حاضر به عنوان کارشناس فوتبال برای شبکه تلویزیونی beIN Sports فعالیت می‌کند مواجه می‌شود.

پاتریک گیو که قبلاً فوتبالیست بوده و سابقه کمک‌مربی گری ویلسی سانیول را در کارنامه دارد بعد از مواجهه با ریبری سعی می‌کند از او نظرش را درباره بازی بایرن و دورتموند بپرسد. اما ریبری ناگهان شروع به توهین کردن به گیو می‌کند و سیس به صورت گیو سیلی می‌نوازد. درحالیکه گیو دستهایش را در جیبت کنش قرار داده فرانک ریبری سه بار به صورت او سیلی نواخته و سپس او را هل می‌دهد تا به راهش ادامه دهد.

البته درگیری این دو خیلی زود خاتمه می‌یابد. چرا که همکار گیو، ژاین پیر پاین که خود سابقه بازی در بایرن مونیخ را دارد در صحنه حضور داشته و رافینیا هم به سرعت خود را به محل درگیری می‌رساند و مداخله می‌کند. پس از این، ریبری به راه خود ادامه داده و به سرعت سوار اتوبوس بایرن مونیخ می‌شود.

حسن صالح حمیدزیچ مدیر ورزشی بایرن مونیخ درباره این ماجرا گفت: فرانک ریبری به ما اطلاع داد که با همولتش پاتریک گیو مشاجره پیدا کرده. کسی که فرانک سالیا است می‌شناسد و با او رابطه دارد، ما شنیده‌ایم با پاتریک گیو صحبت کردیم و به توافق رسیدیم که به رودی یک جلسه خصوصی ترتیب بدهیم و درباره اینکه چطور می‌توانیم این ماجرا را حل و فصل کنیم با هم صحبت کنیم. آقای گیو هم اعلام کرده که مایل است این ماجرا به همین ترتیب حل و فصل شود.

حداقل ۲ بازیکن جدا می‌شوند

تغییرات احتمالی نیم فصل دوم در استقلال

ورزش: یکی از تیم‌هایی که در نیم فصل نخست نتوانست انتظارات را برآورده کند، استقلال تهران است. آبی پوشان در نیم فصل نخست فراز و نشیب‌هایی داشتند اما در مجموع کمتر از انتظار نتیجه گرفتند.

با نزدیک شدن به پایان نیم فصل نخست، مسئولان این باشگاه مانند بسیاری از باشگاه‌های دیگر به فکر ترمیم نقاط ضعف خود و تبدیل آن به نقطه قوت برای نیم فصل دوم هستند. نیم فصلی که دیگر اشتباه جایز نیست و باید از همه ظرفیت‌ها استفاده کرد.

«هیچ کس نباید از کیفیت تیم فصل دوم چه طرح و برنامه‌ای برای ترمیم نقاط ضعف تیمش دارد، آبی‌ها ناچارند حداقل ۲ بازیکن را از لیست خود برای نیم فصل دوم خارج کنند. چرا که باید برای استفاده از داریوش شجاعیان و محسن کریمی، دو بازیکن تاثیر گذاری که تیم فصل نخست را به دلیل اسیب دیدگی از دست داده بودند در لیست خود جا باز کنند.

شجاعیان و کریمی برای رسول درمانی خوبی را سپری کردند و در مدت زمان باقی مانده تا آغاز نیم فصل دوم نیز به شرایط مطلوب خود رسید. این حداقل تغییراتی خواهد بود که آبی‌ها در نیم فصل دوم خواهد داشت.

شفر امیدوار است با اضافه شدن شجاعیان و کریمی بخش بزرگی از مشکلات تیمش در زمینه بازسازی و تهاجم حل و فصل شود.

برانکو ۱۱ و قلعه‌نویی ۹ پله صعود کردند

ورزش: رده‌بندی بهترین مربیان باشگاهی فوتبال جهان توسط سایت کلاب‌ورلدرنکینگ اعلام شد که برانکو ایوانکوویچ ۲۸۷۹ امتیاز گرفت و ی از رده ۱۸۳ تا ۱۷۲ یعنی ۱۱ پله صعود کرد.

همچنین امیر قلعه‌نویی، سرمربی تیم سپاهان اصفهان ۱۷۴۹ امتیاز گرفت و ۹ پله صعود کرد او از رده ۳۱۵ تا ۳۰۶ بالا آمد.

اما علی دایی، سرمربی تیم سایپا ۵۹۹ امتیاز گرفت و از رده ۶۳۴ تا ۶۴۲ (۱۲ پله) سقوط کرد.

احتمال حضور سپاهان در تورنمنت شرق آسیا

ورزش: پس از خبری مبنی بر اینکه اردوی تدارکاتی تیم فوتبال سپاهان در جزیره کیش برگزار می شود، باشگاه سپاهان اصفهان ضمن رد این موضوع اعلام کرد که احتمال زیاد تیم فوتبال سپاهان در یک تورنمنت بین المللی فوتبال در یکی از کشورهای شرق آسیا حضور پیدا خواهد کرد. البته این سفر هنوز قطعی نشده اما باشگاه سپاهان به دنبال این است تا برای آمادگی هر چه بیشتر برای شروع نیم فصل دوم در این تورنمنت حضور پیدا کند.

جانشین خادم انتخاب شد

سکان کشتی آزاد در دستان محمدی

ورزش: پیرو کناره گیری رسول خادم و با پیشنهاد سرپرست فدراسیون و موافقت اعضای شورای فنی تیم های ملی، غلامرضا محمدی به عنوان سرمربی تیم ملی کشتی آزاد برگزیدگان منصوب شد.

در حکم بنی تمیم سرپرست فدراسیون کشتی برای غلامرضا محمدی آمده است: امیدوارم با بهره گیری از نظرات تمامی پیشکسوتان، قهرمانان، مدال آوران و مربیان سازنده کشتی کشور، در پیشبرد امور مربوطه و اعتلای نام ورزش ملی کشور در میادین مهم پیش رو موفق و سربلند باشید.

است گفت: از رسول خادم برای قبول سرمربیگری تیم ملی رحمت گرفتم.

غلامرضا محمدی گفت: شاید در این برهه از زمان و با توجه به شرایط کشتی، خیلی از افراد فکر کنند این تصمیم من منطقی نبوده اما همیشه سعی کرده‌ام خادم باشم و موفقیت آن هر جا چه در توان دارم را انجام بدهم و هیچ‌گاه برایم فرقی نداشته که در کجا خدمت کنم. همیشه بدون آنکه به منافع شخصی‌ام فکر کنم بدنبال موفقیت و سربلندی کشتی بوده‌ام و امیدوارم با همدلی همه خانواده کشتی و

غلامرضا محمدی ۳ مدال نقره و ۲ مدال برنز کشتی آزاد را در کارنامه قهرمانی و چندین سال سرمربیگری تیم ملی کشتی آزاد برگزیدگان و تیم ملی کشتی نوجوانان و همچنین سوابق قهرمانی را با تیم های لیگ برتر کشتی در کارنامه ورزشی خود دارد. خادم چندی پیش بخاطر نتایج ضعیف تیم ملی و آنچه عدم حمایت دستگاه دیپلماسی از کشتی در میادین بین المللی خوانده شد برای دومین بار از ریاست فدراسیون و سرمربیگری تیم ملی کشتی آزاد استعفا داد که این بار مورد موافقت وزارت ورزش و جوانان قرار گرفت.

غلامرضا محمدی: مسئولیت سنگینی را قبول کردم

سرمربی جدید تیم ملی کشتی آزاد با بیان اینکه قطعا در این شرایط حساس، مسئولیت سنگینی را بر عهده گرفته مشکل دفاع راست تیم فقط دو گزینه پیش رویش خواهد داشت. برانکو می‌تواند از محسن ربیع‌خواه تازه برگشته در دفاع راست استفاده کند. با این تغییر خط دفاع پرسپولیس مثل گذشته با شجاع در سمت راست، سیدجلال وسط و مصلح در سمت چپ، به کارش ادامه خواهد داد.

انتخاب دوم برانکو، تکرار روشی است که در بازی رفت نیمه نهایی مقابل السد استفاده کرد. در آن مسابقه هم پرسپولیسی‌ها، انصاری را در اختیار نداشتند. برانکو برای پر کردن جای خالی او، مجبور شد نعمتی را به سمت راست خط دفاع ببرد. اگر این روش در بازی‌های باقی مانده نیم فصل اول به انتخاب ثابت برانکو تبدیل شود، شجاع به پست مدافع میانی برمی‌گردد. سود این انتخاب، بالا رفتن کیفیت خط دفاع پرسپولیس با بودن زوج سیدجلال و شجاع در قلب دفاع و کیفیت تهاجمی آن با بازی کردن نعمتی در پست مدافع راست است. با این حال، این تصمیم یک خطر بزرگ هم دارد. پرسپولیس در خط هافبک با نورالهی، کمال رسن و عالیشاه بازی می‌کند و بدون نعمتی، بخش زیادی از خلاقیت آن‌ها کمتر خواهد شد.

گل محمدی: به استقلال کمک کردند

از دعوت نشدن بازیکنانم به تیم ملی خوشحالم

ورزش: سرمربی تیم فوتبال پدیده خراسان گفت: به هر شکل همه می دانند که شرایط استقلال با تاخیری که در این بازی به وجود آمد، بهتر خواهد شد و به نوعی کمک به این تیم بوده است. برای پیگیری وضعیت تیم پدیده و شرایط آماده سازی این تیم با بحثی محل گفتگو گویی را انجام دادیم که در ذیل می خوانید:

«فکر می کنید صدرنشینی تا کی ادامه داشته باشد؟

تا هر زمانی که تلاش کنیم و حمایت شویم. تیم ما وافعا از هفته اول با مشکلات بسیار زیادی روبرو بود و هنوز هم برخی از این مشکلات باقی است. می خواهم بگویم اگر مدیران شهری و استانی بحثی شهرداری و استانداری پای کار نمی آمدند، تیم ما به کلی بهم می ریخت و صدرنشینی را از چند هفته قبل از دست رفته باید می دیدیم. اما خوشحالم که با حمایت و مطالبه مردم مشهد و خراسان، مسئولین پای کار آمدند و کمک های خوبی به تیم داشتند که قول داده اند ادامه دار خواهد بود و امیدوارم این اتفاق بیفتد.

«خیلی ها می خواهند بدانند چرا بازی شما با استقلال تهران برگزار نشد؟

باید بگویم این سوال را من هم از سازمان لیگ دارم که در این باره شفاف سازی کنند. بلاخره این بازی حق تیم ما بود و حق هواداران زمانی که تایمه لغو بازی به گوش ما رسید با سازمان لیگ تماس گرفتیم و آن‌ها اعلام کردند که ۱۰۰ درصد بازی برگزار می شود.

برعکس بود قطعا و یقینا لحظه ای اجازه تاخیر در بازی را نمی دادند، چه برسد به لغو آن. به هر شکل همه می دانند که شرایط استقلال با تاخیری که در این بازی به وجود آمد، بهتر خواهد شد و به نوعی کمک به این تیم بوده است. برای پیگیری وضعیت تیم پدیده و شرایط آماده سازی این تیم با بحثی محل گفتگو گویی را انجام دادیم که در ذیل می خوانید.

«فکر می کنید صدرنشینی تا کی ادامه داشته باشد؟

تا هر زمانی که تلاش کنیم و حمایت شویم. تیم ما وافعا از هفته اول با مشکلات بسیار زیادی روبرو بود و هنوز هم برخی از این مشکلات باقی است. می خواهم بگویم اگر مدیران شهری و استانی بحثی شهرداری و استانداری پای کار نمی آمدند، تیم ما به کلی بهم می ریخت و صدرنشینی را از چند هفته قبل از دست رفته باید می دیدیم. اما خوشحالم که با حمایت و مطالبه مردم مشهد و خراسان، مسئولین پای کار آمدند و کمک های خوبی به تیم داشتند که قول داده اند ادامه دار خواهد بود و امیدوارم این اتفاق بیفتد.

«خیلی ها می خواهند بدانند چرا بازی شما با استقلال تهران برگزار نشد؟

باید بگویم این سوال را من هم از سازمان لیگ دارم که در این باره شفاف سازی کنند. بلاخره این بازی حق تیم ما بود و حق هواداران زمانی که تایمه لغو بازی به گوش ما رسید با سازمان لیگ تماس گرفتیم و آن‌ها اعلام کردند که ۱۰۰ درصد بازی برگزار می شود.

ماجرای پاره شدن پرده گوش ملی پوش وزنه برداری

ایسنا: وزنه بردار ملی پوش ایران به پاره شدن پرده گوش خود توسط سرمربی در حین مسابقات وزنه برداری قهرمانی جیان خرد داد.

محمدرضا برازی گفت: زمانی که حرکات دو ضرب را می خواستیم آغاز کنیم آقای برخواه سرمربی تیم ملی روی صورتم ضربه زد، اما همین موضوع باعث شد که پرده گوش من پاره شود و دچار سرگیجه شدیدی شدم بطوری که نمی توانستم تعادلم را حفظ کنم. وی گفت: در کرمنستان هم پزشکان گوش من را معاینه کردند گفتند که پرده گوشم پاره شده و باید عمل جراحی انجام دهم اما من نمی خواستم آنج

گفت‌وگو با اکبر صحرایی به انگیزه انتشار «آرزوی چهارم» در انتشارات «به‌نشر»

برای ۱۰۰ سال نوشتن، سوژه دفاع مقدسی دارم

ادب و هنر / خدیجه زمانیان | اکبر صحرایی بتازگی رمان جدیدش را منتشر کرده است. این رمان دفاع مقدسی که توسط به‌نشر منتشر شده «آرزوی چهارم» نام دارد و برای گروه سنی نوجوان نوشته شده است. «شمشاد» شخصیت این رمان دچار نقص عضو است، مدام مورد تمسخر قرار می‌گیرد که همین مسئله سبب می‌شود او در جریان زندگی روزمره اش، اعتماد به نفس خود را از دست بدهد. همزمان با جنگ قصد عزیمت به جبهه می‌کند، درنهایت به جبهه می‌رود و در یکی از عملیات‌ها خود را پیدا می‌کند. این مسئله موجب می‌شود نوجوان قصه به فرد خودساخته‌ای بدل شود و درنهایت فرمانده دسته شود. نویسنده البته در این داستان از فلاش‌بک هم استفاده کرده تا مخاطب در جریان این رفت و برگشت‌ها گذشته شمشاد، شخصیت و مشکلاتش را بشناسد. اولین کتابی که اکبر صحرایی برای گروه سنی نوجوان نوشت «کاش کمی بزرگ‌تر بودم» است. کتابی که در سال ۸۷ نوشته شد و توانست سه جایزه را هم از جشنواره‌های کتاب سال دفاع مقدس، کتاب فصل و جشنواره کتاب سلام از آن نویسنده‌اش کند و حتی به زبان انگلیسی هم ترجمه شود. به انگیزه انتشار کتاب «آرزوی چهارم» به سراغ اکبر صحرایی رفتیم، اما گفت‌وگوی ما به علاقه این نویسنده به نوشتن در حوزه داستان دفاع مقدس هم رسید؛ دغدغه هایی که شنیدنش خالی از لطف نیست. گفت‌وگوی ما را با این نویسنده بخوانید:

◆ چه شد که «آرزوی چهارم» با این ساختار و موضوع نوشته شد؟

من می‌خواستم در این اثر در کنار دفاع مقدس به مسئله دیگری هم بپردازم. به دنبال نوشتن رمانی بودم که بشود شخصیت آن را به لحاظ روان‌شناختی واکاوی کرد. می‌خواستم در کنار مسئله شهادت به داستانی بپردازم که مسائل روان شناختی و تربیتی هم در آن وجود داشته باشد. نوجوان این قصه از نظر جسمی مشکل دارد و این موجب شده درگیری‌های روحی برای او به وجود آید. او ناخواسته به جبهه اعزام می‌شود. در جبهه برایش اتفاقاتی می‌افتد که در معرض خطرها و اتفاقات می‌تواند بر معایب خود غلبه کند.

◆ شما در این داستان زمان خطی را در هم شکستید و به سراغ اسطوره‌های ایرانی رفته‌اید، چرا؟

از تکنیک فلاش‌بک استفاده کردم و دو قصه گذشته و حال شخصیت داستان همزمان با هم روایت شد. با فلاش‌بک مخاطب متوجه می‌شود شخصیتی که در حال حاضر فرمانده است، پیشتر چه سابقه‌ای داشته و چه اتفاقاتی برایش رخ داده تا به اینجا رسیده است. البته همان‌طور که گفتید به اسطوره‌ها مراجعه کردم که همین «آرزوی چهارم» اشاره دارد به بحث سه آرزوی غول چراغ جادو. اگر بخواهیم تنها اتفاقات جنگ را مستقیم در داستان بیاوریم قطعاً مخاطبان خاص خودش را دارد، اما اگر این حوادث را در دل فرم‌ها و ابتکارات بیاوریم حتماً داستان هایی خواندنی خلق می‌شود؛ مثل توجه من به اسطوره‌ها در این کتاب و تلفیق داستان غول چراغ با قصه اصلی کتاب و یا استفاده از فرهنگ بومی مثل شاهنامه. استفاده از زبان طنز هم حتماً می‌تواند برای مخاطب امروز نوجوان جذاب باشد. من از این ترفندها استفاده کرده‌ام و جواب هم گرفته‌ام. مجموعه داستان‌های طنز «دار و دسته دارعلی» به چندین چاپ رسیده است.

◆ عملکرد ناشران در پسند سلیقه مخاطب، بویژه مخاطب نوجوان چگونه است؟

ناشر نقش مهمی در جذب مخاطب دارد، حتی اینکه ناشر دولتی و یا خصوصی باشد هم اهمیت دارد. وقتی ناشری ترجمه کتاب آن هم در ژانر وحشت برایش سود دارد چرا به سمت انتشار این آثار نرود؟ اما ناشران دولتی وقتی به سمت انتشار کتاب‌های دفاع مقدس می‌روند، سراغ نویسنده‌های متوسط می‌روند.

◆ چرا نویسندگانی که از حوزه دفاع مقدس خارج شده‌اند، جایگزینی ندارند؟

چون هنوز ادبیات و بخصوص ادبیات دفاع مقدس ساختار منسجمی ندارد. متولی هم ندارد و کسی هم پاسخگوی آن نیست. اگر من رمانی در ژانر وحشت بنویسم کسی نمی‌پرسد تو که بیشتر از ۳۰ اثر در این حوزه نوشته‌ای و جوایز زیادی را هم کسب کرده‌ای و حرفه‌ای شده‌ای چرا وارد حوزه دیگر شده‌ای. چرا نباید شرایطی برای نویسنده خلق شود تا برای نوشتن یک رمان چندین سال وقت بگذارد و اثری در حد و اندازه‌های جنگ و صلح خلق کند تا در اختیار مردم باشد؟

◆ البته برخی نویسندگان دفاع مقدس هم دچار کلیشه شده‌اند و به دنبال ایجاد جذابیت نیستند. هنوز مسائل بسیاری از جنگ ما وجود دارد که گفته نشده و فقط باید در قالب رمان بیان شود.

نویسندگان اجازه ورود به همه فضاها را دارند. من تا به حال برای نوشتن مسئله‌ای، با مشکل خاصی مواجه نشده‌ام. اما اینکه نویسندگان به مسائل جدید جنگ نمی‌پردازند بر می‌گردد به همان نکته‌ای که در سؤال اول گفته شد. ببینید وقتی ساختاری وجود ندارد، نویسندگان چگونه می‌خواهند ساختار داستان دفاع مقدس را بشناسند. ساختار داستان دفاع مقدس و نویسنده دفاع مقدس برای کسی تعریف نشده است. نبود چنین شاکله‌ای سبب می‌شود اگر نویسنده‌ای مانند داوود امیریان دیگر در این حوزه داستان ننویسد به کسی برنخورد و یا این حوزه سکوی پرش برای عده‌ای شود تا با موضوع دفاع مقدس، چند کتاب متوسط منتشر کنند و بعد در حوزه‌های دیگر شروع به نوشتن کنند.

وقتی داستان دفاع مقدس با این خلأها روبه‌روست کسی به دنبال ایجاد جذابیت در داستانش نیست. اکنون نویسندگان متعهد مستقل، حوزه دفاع مقدس را حفظ کرده‌اند، نویسندگانی که خودشان را مدیون شهدا می‌دانند و بدون توجه به کاستی‌ها و به خاطر اعتقاداتشان در این حوزه مانده‌اند.

از طرفی داستان دفاع مقدس باید متولی داشته باشد تا برای خلق یک اثر خوب امکانات در اختیار نویسنده بگذارد. ناشری که می‌خواهد در این حوزه سرمایه گذاری کند باید به نویسنده زمان بدهد تا نویسنده درباره سوژه‌اش تحقیق و تفحص کند. چندی پیش من برای تحقیق و تفحص در مورد یک شهید به سوریه رفتم، من در این دو هفته به اندازه پنج سال تجربه کسب کردم. اگر کارهای ماندگاری مانند «جنگ و صلح» و یا «پیرمرد و دریا» خلق می‌شود چون نویسندگان برای نوشتن آن‌ها دل به حوادث زده اند! همینگوی برای خلق پیرمرد و دریا ۱۵ روز روی دریا زندگی می‌کند تا شخصیت پیرمرد را حس کند و بعد اثری می‌نویسد که جایزه نوبل را برای نویسنده‌اش به ارمغان می‌آورد. مسئله این است که دفاع مقدس متولی دلسوزی می‌خواهد تا نویسندگان را به مناطق مختلف بفرستد و بعد از آن‌ها نوشته و خروجی بخواهد. البته در سال‌های اخیر قدم هایی برداشته شده اما باز هم فکر می‌کنند داستان نویسی مانند هنر عکاسی است و به دنبال خروجی‌های فوری هستند.

برش

آقای سرهنگی و دوهفته نامه «کمان» باعث شدند بسیاری از نویسندگان دفاع مقدسی از جمله من، داوود امیریان، احمد دهقان، مجید قیصری، داوود غفارزادگان و بسیاری دیگر نوشتن را از همین دوهفته نامه شروع کنیم

◆ تشکیلات و ساختار که وجود دارد؛ چند نهاد و سازمان موظف هستند که آثار دفاع مقدس را تولید کنند.

بله اما مدیریت‌های ناقص و موازی کاری بیشتر بلبشو ایجاد کردند تا اینکه ساختاری برای دفاع مقدس تعریف کنند. در کنگره‌های دفاع مقدس چندین هزار کتاب برای شهدا نوشته شد اما کدام یک از کتاب‌ها شاخص شده؟ برگزیده‌های بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس برای برگزیدگانش چه کرد؟ این بنیاد چقدر از همین برگزیدگان حمایت کرد تا اثر خوبی تولید کنند و یا برای تولید یک اثر خوب چقدر از آن‌ها همفکری و مشورت خواست؟ فقط گزارش‌های لازم به بالادستی‌ها داده می‌شود اما نویسنده‌ها فراموش می‌شوند. باید نویسندگان این حوزه را دور هم جمع کنند و با کمک آن‌ها برای داستان دفاع مقدس ساختار و نقشه راه تعریف کنند.

◆ در تاریخ شفاهی دفاع مقدس، این ساختار تعریف شده است؟

کارهایی که آقای سرهنگی انجام می‌دهند موجب شده در حوزه تاریخ شفاهی اتفاق‌های خوبی رخ دهد و نویسندگان این حوزه می‌دانند که قرار است چه کنند و برایش برنامه ریزی هم می‌کنند.

◆ البته همین حوزه هم قائم به شخص است و ساختاری که مدنظر شماست وجود ندارد.

بله آقای سرهنگی و دوهفته نامه «کمان» باعث شدند بسیاری از نویسندگان دفاع مقدسی از جمله من، داوود امیریان، احمد دهقان، مجید قیصری، داوود غفارزادگان و بسیاری دیگر نوشتن را از همین دوهفته نامه شروع کنیم. سرهنگی از همان زمان جنگ دفتر ادبیات مقاومت را راه انداخت و در همین حوزه هم ماند تا به امروز که حوزه تاریخ شفاهی دفاع مقدس مسیر خودش را پیدا کرده، البته ایشان متولی ادبیات داستانی نیست و خودش هم می‌گوید وارد این حوزه نمی‌شود. همین تاریخ شفاهی بر شخص متکی است و اگر ایشان روزی به هر دلیلی این مسئله را پیگیری نکند تاریخ شفاهی جنگ هم بی سامان خواهد شد. اما در حوزه داستان نه تشکیلاتی وجود دارد و نه حتی اراده فردی برای همین حرکت و رشدی که در تاریخ شفاهی وجود دارد.

◆ به خاطر همین روند رو به رشد هم بوده است که بعضی نویسندگان مثل احمد دهقان و یا داوود امیریان جذب نوشتن تاریخ شفاهی شده‌اند.

بله. البته بسیاری از نویسندگان هم به طور کلی از حوزه دفاع مقدس خارج شده‌اند و در حوزه‌های دیگر داستانی قلم زده‌اند و موفق هم بوده‌اند.

◆ اما شما همچنان در حوزه دفاع مقدس رمان می‌نویسید و فعال هستید.

هر چه از دفاع مقدس بنویسم، کم نمی‌آورم. عمده آثار من با موضوع دفاع مقدس نوشته شده‌اند و من به این حوزه تعلق خاطر دارم. تعلق خاطر من به دلیل چند سال حضور من در جنگ است. در این چند سال دوستان و همرزمان من یا شهید شدند و یا مجروح و اسیر. آن‌هایی هم که مانده‌اند خاطراتی باورنکردنی برایم رقم زدند. من برای صد سال در ذهنم سوژه دارم و هر چه از دفاع مقدس بنویسم، کم نمی‌آورم. من به شهدا مدیون هستم و وظیفه من این است که بگویم چه اتفاقاتی برای دوستان همرزم و شهید من رخ داده و در برابر این خاطرات احساس مسئولیت می‌کنم. وظیفه من انتقال این خاطرات به نسلی است که دفاع مقدس را ندیده و درک نکرده است. تا وقتی قلمم یاری کند در همین حوزه می‌نویسم.

حاشیه گفت و گو

در ایران تعریفی از نویسنده حرفه‌ای نداریم

مشکل ما این است که تعریفی از نویسنده حرفه‌ای در ایران نداریم؛ چه ژانر دفاع مقدس چه ژانرهای دیگر. هزاران کتاب دفاع مقدسی توسط نویسنده‌های مختلف چاپ شده که در میان این‌ها حتی ۱۰ نویسنده حرفه‌ای هم پیدا نمی‌کنید. ۹۹ درصد آثار توسط نویسنده‌های متوسط تولید شده و نتیجه‌اش این است که همه این کتاب‌ها مشابه هم هستند، در حالی که در کشورهای اروپایی یا آمریکا این طور نیست و می‌بینید که نویسندگان آن‌ها در هر ژانر مشخص هستند و روی آن‌ها سرمایه گذاری هم می‌کنند. ناشران دولتی هم به دنبال نویسنده‌ای هستند که کاری را زودتر تحویل دهد و یا پول کمتری بگیرد. من خیلی با این پیشنهادها مواجه شدم و کارهای زیادی را هم رد کردم. نتیجه همه این‌ها این شده که از میان ۵۰ نویسنده فعال حوزه دفاع مقدس، نویسنده‌های فعال امروز به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسند. نویسندگان جوان متوسط‌نویس کار را به دست گرفته‌اند، برنامه‌ای هم برای آموزش آن‌ها نیست. افرادی مثل محمدرضا بایرامی، احمد دهقان، داوود امیریان، داوود غفارزادگان و مجید قیصری چطور باید تجارب‌شان را به نسل جدید منتقل کنند؟ همه این‌ها سبب شده حوزه دفاع مقدس دچار آشفتگی شود و هنوز عده‌ای می‌گویند رمان نباید باشد و تاریخ شفاهی اهمیت بیشتری دارد و یا برعکس!

رمان، بهترین ابزار ارتباط جوانان با دفاع مقدس

نوجوانان و افرادی که دفاع مقدس را درک نکرده‌اند وظیفه نویسنده‌ای را که در این حوزه احساس مسئولیت می‌کند، سخت‌تر می‌کنند. درحال حاضر بیشتر تاریخ شفاهی نوشته می‌شود اما من فکر می‌کنم ارتباط بین نسل امروز با دفاع مقدس فقط از طریق ابزار عناصر داستانی و رمان ممکن است که متأسفانه تاکنون کمتر رخ داده است. حتی رهبر معظم انقلاب هم بر این مسئله تأکید کرده‌اند که ما هنوز «جنگ و صلح» دفاع مقدس نداریم بنابراین باید از ابزار ادبیات داستانی، رمان و یا طنز استفاده کرد و آثاری خلق کرد تا حوزه دفاع مقدس را تلطیف کند.

اکنون توجه نوجوان امروز به سمت ژانر وحشت است و بشدت از این آثار استقبال می‌کند و کتاب‌های زیادی هم با همین موضوع ترجمه می‌شود. می‌شود از همین علاقه استفاده کرد و آثار خوبی هم تولید کرد، چه چیزی ترسناک‌تر از جنگ وجود دارد و چرا ما داستان‌های ترسناک از دفاع مقدس خلق نکنیم؟ اساساً مشکل در مخاطب و یا موضوع دفاع مقدس نیست، مشکل در تبدیل ابزارهای روز، توسط نویسنده است. نویسنده باید درباره بعضی موضوعات تمرکز، تحقیق و تفحص کند، داستانش را تراش دهد و حتی تن به بازنویسی‌های مکرر بدهد تا اثر نهایی، خواندنی شود. نوشتن چنین اثری حتماً زمان‌بر است اما نتیجه کار به نوعی است که بی‌شک ارزشش را خواهد داشت.

آگهی دعوت مجمع عمومی‌عادی
به‌طور فوق‌العاده
شرکت مجتمع دامداری کشاورزی طوس لبن (سهامی خاص) به شماره ثبت ۶۸۷۳
بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت فوق دعوت میشود در جلسه مجمع عمومي عادی به طور فوق العاده مورخه ۹۷/۹/۵ در ساعت ۱۷ در محل مشهد جاده سد کارده ، بعد از مرغ امیر ، مجتمع دامد اری و کشاورزی طوس لبن حضور بهم رسانند
دستور جلسه:
۱- تعیین اعضای هیئت مدیره
۲- تعیین بازرسین شرکت
۳- تعیین روزنامه کثیرالانتشار
هیئت مدیره
۶/۹۷۱۲۸۱۳

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده شرکت مجتمع فولادی توس حجت (سهامی خاص) بشماره ثبت ۲۱۳۰۱ شناسه ملی ۱۰۳۸۰۳۶۷۹۵۷
بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت میشود که جهت شرکت در مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده در تاریخ ۱۳۹۷/۰۹/۰۳ ساعت ۱۱ درمحل قانونی شرکت واقع در کیلومتر ۲۲ جاده قوچان شهرک صنعتی فناوریهای برتر انتهای خیابان صنعت ۵ کد پستی ۹۳۵۵۱۳۳۳۷۳ حضور بهم رسانند
دستور کار جلسه :۱-انتخاب اعضاء هیئت مدیره
۲-انتخاب روزنامه کثیر الانتشار
۳-تصویب صورتهای مالی
هیئت مدیره شرکت مجتمع فولادی توس حجت
۶/۹۷۱۲۸۱۶

برگ سبز و سند مالکیت خودروی آر دی ای۱۶۰۰ مدل ۱۳۸۲ رنگ یشمی روغنی به شماره انتظامی ۹۵ط۷۸۵ ایران ۱۲ شماره موتور 22368211346 و شماره شاسی 82110554 به مالکیت محمد مهدی سلامت فارمد مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.
آگهی مفقودی
۶/۹۷۱۲۷۶۷

پروانه بهره برداری کلینیک درمان سوء مصرف مواد رادان به شماره ۹۲/۳۷۲۸۴۰ به تاریخ ۹۲/۷/۲۹ صادره از دانشگاه علوم پزشکی مشهدمفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.
آگهی مفقودی
۶/۹۷۱۲۷۹۸

پیرو آگهی نوبتی سه ماهه دوم سال ۱۳۹۷ مربوط به اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان سرباز منتشر شده در تاریخ ۹۷/۸/۱ ، روستای گورناگان پلاک ۱۷-اصلی اشتباه چاپ گردیده که به روستای اسلام آباد پلاک ۴۴۳-اصلی اصلاح می گردد.اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان سرباز
اصلاحیه
۶/۹۷۱۲۸۰۸

شناسنامه (برگ سبز)خودرو سواری سیستم پژو تیپ PARS Tu5 مدل ۱۳۹۷ به رنگ سفید و شماره موتور 181B0065850 شماره شاسی NAAN11FE0JH560981 به‌شماره‌پلاک ۴۲۱م۲۴ ایران ۹۳ بنام بهروز میری باصری مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.
آگهی مفقودی
۶/۹۷۱۲۴۷۷

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده (نوبت دوم)
بدین وسیله از کلیه صاحبان سهام و یا نمایندگان قانونی آنان در شرکت توانمندسازان انس (سهامی خاص) به شماره ثبت۱۰۵۷۱ دعوت می گردد با توجه به حد نصاب نرسیدن مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده (نوبت اول) ، در جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده (نوبت دوم) که در روز چهارشنبه مورخه ۹۷/۰۹/۰۷ که از ساعت ۹ تا ۱۱ صبح درمحل قم - خیابان انقلاب کوچه ۴۸ سالن رستوران یاس برگزارمیگردد حضور یابند.ضمنا سهامداران محترم می توانند جهت رؤیت صورت های مالی و ترازنامه و صورت سود و زیان تا ۱۰ روز پس از انتشار این آگهی به دفتر شرکت مراجعه نمایند.داوطلبین سمت بازرس شرکت می توانند حداکثرتا ۱۰ روز پس از انتشار آگهی جهت ثبت نام و تکمیل مدارک و فرم مربوطه به دفتر شرکت مراجعه نمایند.حضور وکیل یا قائم مقام قانونی صاحبان سهام به شرط تسلیم مدرک وکالتنامه یا نمایندگی مورد تأیید در مجمع عمومی بلامانع است.
دستور جلسه:۱- استماع گزارش هیئت مدیره و بازرس ۲- طرح و تصویب صورتهای مالی سال ۱۳۹۶ ۳- تصمیم گیری درباره سود و زیان سال ۱۳۹۶ ۴- طرح و تصویب بودجه پیشنهادی سال ۱۳۹۷ ۵- تعیین چگونگی پرداخت حق الزحمه بازرس و حضور اعضای هیئت مدیره در جلسات و حق الزحمه اعضای موظف ۶- تفویض اختیار به هیئت مدیره در خصوص انجام معاملات و بکارگیری وکیل مشاور حقوقی و داور در راستای امور جاری شرکت . ۷-پیشنهاد تفویض اختیار به هیئت مدیره در خصوص تجمیع سهام سهامداران تحت تکفل در سهام سرپرست ها به منظور کاهش نفرات شرکت ۸-انتخاب روزنامه کثیرالانتشار جهت درج آگهی ۹- انتخاب بازرس(اصلی و علی البدل)
رئیس هیئت مدیره -محمدرضا هندیانی
۶/۹۷۱۲۷۷۶

آگهی تغییرات شرکت تولیدی و صنعتی شیشه طلیعه جاودان خراسان شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۲۳۵۱۰ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۳۸۹۶۰۳
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ۱۳۹۷/۰۷/۱۲ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : بنا بر تفویض اختیار حاصله از مجمع عمومی فوق العاده مورخ۹۷/۷/۱۲ و با توجه به اظهار نامه تنظیمی و سند حسابداری صادره مبنی بر تصفیه مطالبات و انتقال مطالبات مذکور به حساب سرمایه شرکت هیئت مدیره شرکت،افزایش سرمایه راعملی دانسته ،در نتیجه مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال از حساب بدهی شرکت کسر و به حساب سرمایه منظور گردیده است و ماده ۵ اساسنامه به شرح زیراصلاح گردید ماده ۵: سرمایه شرکت مبلغ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال منقسم به ۱۰۰۰ سهم ۴۰۰۰۰۰۰۰ریالی با نام می باشد که تماماً پرداخت گردیده است.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۲۸۹۲۰۹)
۶/۹۷۱۲۷۹۷

آگهی تغییرات شرکت رنگین کمان انرژی سناباد شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۴۲۷۱۳ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۵۸۶۵۷۸
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ۱۳۹۷/۰۴/۰۲ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : ۱- آقای سعید حسین پور با کد ملی ۰۹۳۹۴۵۱۱۸۲ به نمایندگی از طرف شرکت سپاد خراسان به سمت رئیس هیئت مدیره ۲- آقای محمد چوپانکاره با کد ملی ۰۹۳۹۲۲۲۲۴۸ به سمت نایب رئیس هیئت مدیره ۳- آقای غلامرضا برهانی با کد ملی ۱۰۶۳۳۵۶۶۴۴ به سمت عضو هیئت مدیره ۴- آقای محمود صدری با کد ملی ۵۷۲۹۴۳۱۸۴۸ به نمایندگی از طرف شرکت توأمان انرژی فردوس به سمت عضو هیئت مدیره ۵- آقای ناصر جهانشاهی با کد ملی ۳۶۷۰۱۶۷۱۵۳ به سمت عضو هیئت مدیره - آقای حمیدرضا صفاریان طوسی با کد ملی ۰۹۳۴۴۱۳۵۲۵ به سمت مدیر عامل (خارج از ترکیب هیئت مدیره) حق امضای کلیه اوراق و اسناد رسمی و بانکی و تعهد آور با امضای ثابت مدیر عامل و متغیر رئیس هیئت مدیره و در غیاب ایشان رئیس هیئت مدیره تعیین گردید .
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۲۸۹۲۱۴)
۶/۹۷۱۲۸۰۴

آگهی تغییرات شرکت رنگین کمان انرژی سناباد شرکت سهامی خاص به شماره ثبت ۴۲۷۱۳ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۵۸۶۵۷۸
به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی مورخ۱۳۹۷/۰۴/۰۲ تصمیمات ذیل اتخاذ شد : شرکت سپاد خراسان با نمایندگی آقای سعید حسین پور به شماره ملی ۰۹۳۹۴۵۱۱۸۲ و شرکت توأمان فردوس به نمایندگی آقای محمود صدری به شماره ۵۷۲۹۴۳۱۸۴۸ و آقای ناصر جهانشاهی به شماره ملی ۳۶۷۰۱۶۷۱۵۳ و آقای محمد چوپانکاره به شماره ملی ۰۹۳۹۲۲۲۲۴۸و آقای غلامرضا برهانی به شماره ملی ۱۰۶۳۳۵۶۶۴۴ به سمت اعضای هیئت مدیره برای مدت دو سال انتخاب گردیدند . -صورتهای سال ۱۳۹۶ مورد تصویب قرار گرفت . روزنامه قدس جهت درج آگهی تعیین گردید . آقای مصطفی رئوفی پور به سمت بازرس اصلی و آقای محمد رضا صابری روچی به عنوان بازرس علی البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب گردیدند .
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۲۸۹۲۱۰)
۶/۹۷۱۲۷۹۹

آگهی تغییرات شرکت چند منظوره تریکو و کشباف خراسان شرکت تعاونی به شماره ثبت ۲۰۲۲ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۱۶۴۳۳۹
به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ۱۳۹۷/۰۵/۲۱ و به استناد نامه ۱۴۴۲۸۱ مورخ۱۳۹۷/۰۷/۲۱ مدیریت تعاون کارو رفاه اجتماعی شهرستان مشهد تصمیمات ذیل اتخاذ شد : آقای مهدی معالی تفتی شماره ملی ۰۹۴۱۷۲۸۶۶۸ به سمت رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل و آقای محمدرضا رضائی انصاری شماره ملی ۰۸۴۹۶۲۵۸۷۴به سمت نائب رئیس و آقای جواد حامد مقدم خراسانی شماره ملی ۰۸۴۹۷۸۹۸۵۰ به سمت منشی هیئت مدیره برای مدت سه سال انتخاب شدند و کلیه قراردادها و اسناد رسمی و تعهد آور بانکی از قبیل چک-سفته-برات و اوراق بهادار با امضا ثابت آقای مهدی معالی تفتی (مدیر عامل) و متغیر آقای محمدرضا رضائی انصاری(نائب رئیس) و آقای غلامرضا امین صومعه بزگ (عضو هیئت مدیره) و شرکت دارای اعتبار مهر شرکت دارای اعتبار است و اسناد عادی نامه ها با امضای آقای مهدی معالی تفتی(مدیرعامل) و مهر شرکت معتبر خواهد بود.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۲۸۹۲۰۲)
۶/۹۷۱۲۷۹۵

آگهی دعوت مجمع عمومی فوق العاده شرکت مجتمع فولادی توس حجت (سهامی خاص) بشماره ثبت ۲۱۳۰۱ شناسه ملی ۱۰۳۸۰۳۶۷۹۵۷
بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت میشود که جهت شرکت در مجمع عمومی فوق العاده در تاریخ ۱۳۹۷/۰۹/۰۳ ساعت ۹ درمحل قانونی شرکت واقع در کیلومتر ۲۲ جاده قوچان شهرک صنعتی فناوریهای برتر انتهای خیابان صنعت ۵ کد پستی ۹۳۵۵۱۳۳۳۷۳ حضور بهم رسانند
دستور کار جلسه : اصلاح مانده ۲۶ اساسنامه
هیئت مدیره شرکت مجتمع فولادی توس حجت
۶/۹۷۱۲۸۱۵

آگهی مناقصه
این شرکت قصد دارد طراحی و اجرای سوله ساختمانی واقع در حومه شهرستان سرخس را از طریق مناقصه به شرکت‌های واجد شرایط واگذار نماید.
لذا متقاضیان جهت دریافت اسناد مناقصه به آدرس زیر مراجعه و پیشنهادات خود را حداکثر تا ساعت ۱۶ روز ۹۷/۰۸/۳۰ به دبیرخانه شرکت تحویل و رسید دریافت دارند.
مشهد- کوی دکتری- نبش ابن سینا ۱۴ پلاک ۱۶۰
تلفن تماس: ۲- ۳۸۴۸۱۰۲۱- ۰۵۱
آدرس سایت: www.betonrazavi.com
شرکت ساختمانی بتن و ماشین قدس رضوی
۶/۹۷۱۲۷۷۳

آگهی دعوت / جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده شرکت تولیدی گندم آرد سفید ارمغان لذیذ بجنورد (سهامی خاص) نوبت اول تاریخ انتشار ۹۷/۰۸/ ۲۲
بدینوسیله به اطلاع کلیه سهامداران شرکت تولیدی گندم آرد سفید ارمغان لذیذ بجنورد (سهامی خاص)به شماره ثبت ۷۷۲ میرساند جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده در ساعت ۱۶ عصر روز سه شنبه مورخ۹۷/۰۹/۰۶ در محل دفتر کارشرکت واقع در بجنورد-شهرک صنعتی شماره یک -خیابان صنعت ۲- کارخانه آرد سفید ارمغان بجنورد-۹۴۱۸۱۶۸۱۹۱تشکیل میگردد لذا ازکلیه سهامداران دعوت میگردد درساعت مقرر در جلسه حضور به هم رسانند.
دستورجلسه:
۱- تصویب صورتهای مالی سال منتهی به ۱۳۹۶/۱۲/۲۹،شامل ترازنامه -صورت سود و زیان
۲- انتخاب اعضای هیئت مدیره
۳- انتخاب بازرس اصلی و علی البدل
هیئت مدیره
۶/۹۷۱۲۷۷۰

نوبت اول
دعوت از بستانکاران
با توجه به آگهی انحلال شرکت تعاونی مهر ۱۱۰مشهد به شماره ثبت ۳۰۷۸۸ در روزنامه رسمی کشور به تاریخ ۹۶/۱۱/۳۰ صفحه ۱۰۸ شماره ۲۱۲۵۰ شهرستان درج گردیده است لذا به استناد ماده ۲۲۵ قانون تجارت از کلیه بستانکاران احتمالی شرکت تعاونی مسکن مهر ۱۱۰ مشهد در حال تصفیه دعوت می شود با در دست داشتن اسناد و مدارک مثبته حداکثر ظرف ۶ ماه از تاریخ انتشار این آگهی به نشانی گلبهار- خیابان جمهوری اسلامی ۳۹ -مجتمع مهر ۱۱۰ - دفتر هیئت تصفیه مراجعه نمایند بدیهی است که بعد از انقضای مدت مذکور هیچگونه ادعایی پذیرفته نخواهد بود
هیئت تصفیه شرکت تعاونی مهر ۱۱۰ مشهد
۶/۹۷۱۲۳۱۷

آگهی مزایده (نوبت دوم)
سازمان ساماندهی مشاغل شهری و فرآورده های کشاورزی شهرداری سبزوار در نظر دارد نسبت به واگذاری غرفه های۱۲، ۱۱، ۳ بازارچه شعیب(ع) و غرفه۴ بازارچه نقابشک و تجدید مزایده غرفه های ۲، ۶ و ۷ بازار زائر از طریق مزایده کتبی با قیمت کارشناسی بصورت اجاره اقدام نماید. متقاضیان واجد شرایط می توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به ساختمان اداری سازمان به نشانی خراسان رضوی- سبزوار- میدان کارگر- ضلع شرقی پارک جانبازان مراجعه و یا با شماره تلفن های ۴۴۲۹۱۱۴۱-۴۴۲۹۱۳۱۱ تماس حاصل نمایند. آخرین مهلت تحویل پیشنهادها به دبیرخانه سازمان تا پایان وقت اداری روز شنبه ۱۳۹۷/۰۹/۰۳ می باشد. پیشنهادات واصله روز دوشنبه ۱۳۹۷/۰۹/۰۵ ساعت ۱۰ صبح بازگشایی می گردد.
احسان امامی - رئیس سازمان ساماندهی مشاغل شهری و فرآورده های کشاورزی
۶/۹۷۱۲۵۳۰

گفت‌وگو با تهیه کننده «کتاب باز»
که فصل سوم آن روی آنتن شبکه نسیم است

کتاب فقط مال فرهیخته‌ها نیست

◆ بعد از سال‌ها نگاه کلیشه‌ای و تخصصی به مقوله کتاب در تلویزیـــون، برنامه‌ای با نگاه ســـرگرمی به کتاب ساخته می‌شود و نگاه غالب پیش از خود که تصور می‌شـــد کتابخوانی فقط حیطـــه نخبگانی و جامعه فرهنگـــی را در برمی گیرد، می‌شـــکند. تلویزیون چطور به این نتیجه رسید که به مقوله کتاب باید نگاه سرگرمی داشت؟

آنالیز برنامه کتاب باز و سیاســـت اصلی که سبب شد کتاب باز متولد شود، در همین پرسش مستتر اســـت. کتاب یک مسئله تخصصی نیست و یک مقوله عمومی و در وهله اول سرگرم کننده است. جایی که بچه دو، سه ســـاله، کتاب رنگ‌آمیزی دستش می‌گیرد که در ضمن آموزش، سرگرمی آن پررنگ‌تر است. کتاب نسبت به سایر مقوله‌ها ایســـتاتر و خشـــک‌تر به نظر می‌رسد و همچون سینما و تلویزیون از هجوم هیجان و قدرت سمعی وبصری برخوردار نیست، بلکه بر قوه تخیل متمرکز است. هر مخاطبی با خواندن کتاب می‌تواند یک جور معنا از آن بســـازد. ما در ابتدا تکلیفمان را با کتاب روشـــن کردیم. این همه آدم هستند که از خواندن کتاب لذت می‌برند و نسل‌های قبل‌تر از ما، با کتاب خاطرات خوبی دارند، کتاب‌های درجه یکی را خواندند که بخشی از گنجینه مبنایی ما به شمار می‌رود. متأسفانه در تلویزیون طی سالیان گذشته فقط به وجه فرهیختگانی کتاب نگاه شده بود و بیشتر برنامه‌های تخصصی و آسیب شناسی در این حوزه وجود داشت. حتی اگر می‌خواستند به کتاب نخواندن مردم اشاره کنند درباره سرانه مطالعـــه مردم ژاپن و کشـــورهای غربی صحبت می‌کردند، در واقع پتکی در برنامه‌های کتابی ایجاد شده بود که روی سر مخاطب کوبیده می‌شد که بازدارندگی ایجاد می‌کرد و هیچ وقت کمک حال کتاب نبود.

چند ســـال است که شـــبکه‌ای با شعار نشاط و سرگرمی راه‌اندازی شده که با سیاست‌ها و مدیوم تلویزیون همخوان‌تر اســـت. بـــه نظرم تلویزیون، سینما و تئاتر در وهله اول برای سرگرمی هستند، بعد از آن انتقال معنا و آموزش. شـــبکه نسیم که راه اندازی شـــد، برنامه‌های تاپ تلویزیون در این شبکه خودشان را به مردم نشان دادند، خندوانه و دورهمی به برنامه‌های تاپ تلویزیون تبدیل شدند که جریان‌ساز بودند. سال ۹۴ مسابقه کتابخوانی خندوانه برگزار شد که نتیجه خوبی از آن گرفتند، شـــورای کتاب شـــبکه بعد از این برنامه، دغدغه یک برنامه کتاب محور را داشت. من پیش از این برنامه ده دوازده قسمتی را در ایام نمایشگاه کتاب ساخته بودم که با دوستان شورای کتاب، جلسات مختلفی داشـــتیم و دو سال روی ایده یک برنامه کتاب محور کار کردیم، در نهایت بنده را به عنوان تهیه کننده این برنامه معرفی کردند. ما در برنامه کتاب باز مســـیری را در پیش گرفتیم و حرفی را در ورودی برنامه گذاشـــتیم که کتاب فقط مال فرهیخته‌ها نیست، آدم‌هایی که کتاب می‌خوانند مســـیر فرهیختگی را طی می‌کنند، اما الزاماً این طور نیســـت که کتاب را دســـت کسانی ببینیم که مدرک علمی خاصی دارند.این مســـئله سبب شـــد تا در مقابل اینکه کتاب را به عنوان کالای فرهیختگی به مخاطب معرفی کنیم، گارد بگیریم.

◆ دلیل انتخاب امیرحسین صدیق به عنوان مجری فصـــل اول چه بود و تغییر مجری از امیرحسین صدیق به سروش صحت، برچه اساسی بود، آیا این موضوع تغییری در میزان مخاطبان برنامه هم ایجاد کرد؟

ببینید، ســـال ۹۵ که قرار بـــود برنامه روی آنتن برود، چه اتفاقی در جامعه افتاده بود؟ ۸-۷ ســـال بود که با پررنگ شدن رسانه فضای مجازی، کتاب در محاق قرار گرفته بود. ما در فصل اول، خودمان را به همین جریان فراموشی سپردیم یعنی ما هم کتاب را یادمان رفته بود. با بســـیاری از کسانی که صحبت می‌کنید، می‌گویند کتاب را دوست دارند حتی کتاب نخوان‌ها هم دوســـت دارند که کتاب هدیه بدهند. با این پیش فرض، در مرحله انتخاب مجری اســـامی متعددی مطرح شد، اما در نهایت امیرحســـین صدیق به عنوان مجـــری فصل اول پیشنهاد شـــد. من با امیرحسین صدیق صحبت کردم و گفت که تا هفت هشـــت سال پیش آدم کتاب خوانی بوده، ولی به خاطر مشغله‌های کاری، از کتاب فاصله گرفته است؛ بنابراین اگر مجری این برنامه باشد، نمی‌تواند چیزی غیرخودش باشد. خب این دقیقاً منطبق با نگاه ما بود و موضوع فصل اول، این شد که من امیرحسین صدیق، آدم کتاب بازی بودم و دنیای کتاب را دوســـت داشـــتم ولی از آن فاصله گرفتم، حالا پاتوق کتاب باز را راه انداختیم و با آدم‌های مختلف درباره حال خوبشان با کتاب، صحبت می‌کنیم. قرار شد که در فصل اول بگوییم که کتاب، چیز ترسناکی نیست. سعی کردیم که در آن فصل، کتاب معرفی نکنیم و با آدم‌هایی صحبت کنیم که با کتاب حال خوبی داشتند.

◆ اما در فصل دوم با آمدن سروش صحت، این رویه تغییر کرد؟

بله، این تغییرات بـــه این خاطر بود که ما انتظار نداشـــتیم در فصل اول با ایـــن حجم از مخاطب مواجه شویم. از شهرســـتان‌های مختلف تماس می‌گرفتنـــد و می‌گفتنـــد که پاتوق دوســـتانه کتابخوانـــی راه انداختند کـــه آخر هفته‌ها با هم کتاب می‌خوانند، از ما می‌خواســـتند که به آن‌ها کتـــاب معرفی کنیم یا خانمی از کانادا به ما پیام می‌داد که برنامه شما را در اینترنت دنبال می‌کنم و بســـیار جذاب است، به من کتاب معرفی کنید. از روستاهای کوچک تا کشورهای خارج از کشور با برنامه در ارتباط بودند و حجم اســـتقبال دور از انتظار بود. مخاطبی که دنبالش می‌گشتیم را پیدا کردیم و فصل اول با ۱۲۰ قســـمت، خیلی خوب دیده شـــد. در فصـــل دوم، دیگر باید به مخاطب خوراک می‌دادیم. مـــا در فصل اول با چهره‌های محبوب مردمی شروع کردیم. در فصل دوم، مرجع معرفی کتاب شدیم و اگر قرار بود که امیرحسین صدیق مرجع کتاب باشـــد، با اطلاعـــات دادن، امکانپذیر نبود؛ بنابراین تصمیم بر این شد که یک آدم کتابخوان و خوره کتاب برای اجرای فصل دوم بیاید. یکی از گزینه‌های ما امیرحسین میثاقی بود که خوره کتاب است و نمونه ندارد. سروش صحت هم کســـی است که اگر سراغی از او بگیرید، او را در کتابخانه ملی پیدا می‌کنید و کتابخانه متحرک است. سروش صحت به خاطر اشرافی که بر کتاب دارد، گفت‌وگوهایش آن قدر پرملات می‌شود که قابل قیاس با خیلی‌ها نیســـت. صحت به عنوان مجری فصل دوم انتخاب شـــد. سروش گفته بود که من مجری نیستم، من به او گفتم که ما دنبال کتاب باز هستیم نه مجری. کتاب باز برنامه‌ای در حوزه کتاب است که قرار است تخصصی نباشد و از شبکه نشاط و سرگرمی پخش می‌شود. سروش صحت هم آدمی است که او را با بازی‌های طنزش می‌شناسند و شخصیت خوشمزه‌ای دارد، ضمن اینکه آدم بی‌نهایت کتاب بازی است؛ بنابراین هیچ نقصی برای انتخاب سروش صحت برای این برنامه نمی‌ماند. او هیـــچ گاردی برای حضورش در این برنامه نداشت. خودش آن قدر دغدغه کتاب دارد که هیچ راهی برای قبول نکردن نداشت.

> **برش**
>
> ما در برنامه کتاب باز مسیری را پیش گرفتیم و حرفی را در ورودی برنامه گذاشتیم که کتاب فقط مال فرهیخته‌ها نیست، آدم‌هایی که کتاب می‌خوانند مسیر فرهیختگی را طی می‌کنند، اما الزاما این طور نیست که کتاب را دست کسانی ببینیم که مدرک علمی خاصی دارند

◆ دستمزد سروش صحت هم مثل مجری بازیگرهای دیگر است؟

جالب است بدانید که دستمزد سروش صحت به نســـبت مجری بازیگرهای دیگری که روی آنتن هستند، اصلاً قابل مقایســـه نیست. جریان دوم کتاب باز با حضور سروش صحت، شکل جدی‌تری به خودش گرفت.

◆ و در فصل سوم، این برنامه شکل تخصصی به خودش گرفته است، یعنی کتاب معرفی می‌کند و برنامه نقد دارد؟

یکشنبه‌ها که احسان رضایی، برنامه معرفی کتاب دارد، آثاری را معرفی می‌کند که قصه‌های شیرینی دارد و اصلاً فضای سنگینی ندارد. مخاطب عام در این معرفی کتاب، گویی دارد قصه گوش می‌دهد یا دکتر شـــکوری که درباره سبک زندگی و حال خوب صحبت می‌کند ســـنگین حرف نمی‌زند. ساختار کتاب باز در فصل سوم تغییر کرده است. مردم در فصل اول روی خوش به ما نشـــان دادند و در فصل دوم که چهره‌ها را دعوت می‌کردیم از ما خواستند که ناشران، نویسندگان و مترجمان را بیاوریم. سیاســـت‌های برنامه را با خواسته‌های مخاطب تنظیم می‌کنیم و یک مســـیر دو طرفه را با مخاطب طراحی کردیم. ما در فصل ســـوم، نمی‌خواهیم مخاطب عام و وفادارمان را از دست بدهیـــم و حتماً از چهره‌ها دعوت می‌کنیم، اتفاقاً خوب است که مخاطب بداند چهره‌ها هم تربیت خودشان را فراموش نمی‌کنند و می‌دانند که اگر کتاب نخوانند، حذف می‌شوند و مخاطب خودشان را از دست می‌دهند. مثلاً فوتبالیست خوبی داریم که عقبه کتاب خوانی دارد، این‌ها برای مخاطب تلنگر ایجاد می‌کند و همین تلنگرها کافی است. در این فصل، گپ با میهمانان و چهره‌ها را داریم. بـــرای مخاطبی که انتظار بیشـــتری از ما دارد و دوســـت دارد که مسیر فرهیختگی را با کتاب باز طی کند، برنامه‌هـــای ویژه تری در نظر گرفتیم، مخاطب دوســـتدار شـــعر پای حرف‌های رشید کاکاوند می‌نشـــیند، علاقه‌مندان به قصه و رمان با احســـان رضایی همراه می‌شوند و در حوزه نقد هم مسعود فراستی صحبت می‌کند. سه شنبه‌ها هم کتاب‌های علمی و آثـــار کودک و نوجوان به مخاطبان معرفی می‌شود. چهارشنبه‌ها هم طبق قرار همیشـــگی پای صحبت‌های دکتر شکوری می‌نشینیم. سعی کردیم که تنوع موضوعی را در این فصل داشته باشیم. با توجه به بازخوردهایی که داشتیم این تغییرات رو به رشد بوده است.

◆ دکور برنامه هم در این فصل تغییر کرده، دلیل انتخاب فضای سنتی در این فصل چه بوده است؟

ما ســـعی می‌کنیم که برنامه چشم‌نوازی باشیم چون مخاطب باید با برنامه همراه شود. مخاطب همینطور که کانال عوض می‌کند باید در کانالی گیر کند، اگر دکـــور برنامه فضای بصری جذابی نداشته باشـــد، مخاطب کانال را عوض می‌کند. در حد توان و ســـلیقه ســـعی کردیم که دکور را خوب در بیاوریم. این تغییر، مخاطبی که همیشه همراهمان بوده را تازه نگه می‌دارد.

◆ اگر نکته پایانی دارید، بفرمایید؟

ما در پایان برنامه‌های فصل دوم، آرزو می‌کردیم که مردم کشـــورمان یک روزی کتاب خوان‌ترین مردم دنیا شـــوند. این آرزوی فصـــل دوم بود که مشـــخص اســـت فردای آن روز مثال زدنی، در تعاملات اجتماعی چـــه تغییراتی رخ خواهد داد. کار دیگری که فصـــل دوم انجام دادیم، به خاطر تنوع میهمانان، گســـتره‌ای از سلایق و نگاه‌ها را دعوت کردیم که خیلی تنوع و تضاد داشـــت. از طیف‌های مختلف فکری در برنامه دعوت کردیم و این مسئله، خیلی برایمان مهم است. گاهی به ما می‌گفتند که چرا فلانی را دعوت کردی؟ ولی ما خودمان را ملزم کردیم که ســـلایق مختلف را به کتاب باز بیاوریم چون کتاب، جای گفت و گو است. اگر می‌گوییم کتاب بخوانید یک دلیل دارد اینکه آدم‌های اهل گفت‌وگویی شویم. ما فراموش کردیم که چطور گفت و گو کنیم از پشـــت میز مدیریت گرفته تا کف خیابان. ما تلاش داریم این را در ناخودآگاه و خودآگاه نهادینه کنیم و بدانیم که هدف از کتابخوانی چیست. آرزوی فصل سوم کتاب باز این است که مردم اهل مطالعه شوند و با هم گفت‌وگو کنند. امیدوارم خودمان قبل از همه به این شعار، عمل کنیم.

یادداشت

آرش شفاعی

کتاب به مثابه یک کالای فانتزی

لابد خیلی از شـــما خوانندگان محترم با خودتان می‌گویید چه خوب اســـت که تلویزیون کشور ما برنامه‌هایی دربارهٔ کتـــاب و کتاب خواندن دارد و فرهنگ کتابخوانی را ترویج می‌کند. احتمالاً باید از ایـــن رویکرد خیلی هم ممنون باشـــیم و برای مسئولان صدا و ســـیما دسته گل بفرستیم، اما با همه احترامی‌که به شـــما دارم عرض می‌کنم اگر قرار اســـت رویکرد تلویزیـــون به کتاب و فرهنگ، رویکرد فعلی باشـــد من یکی ترجیح می‌دهم تلویزیون تبلیغ پفک و پوشکش را پخش کند و کاری به کار کتاب نداشته باشد. می‌گویید چرا؟ عرض می‌کنم.

برای روشن شـــدن بحث باید ابتدا تکلیفمان را با پدیده‌ای به نام کتاب روشن کنیم. کتاب به واســـطه اینکه محصولی است که در یک چرخه بزرگ تولید و در ســـطح جامعه توزیع و مصرف می‌شود، یک کالاست. کالایی که مانند همهٔ کالاهای دیگر مثل لبنیات و پوشک و پنجره دولایه نیاز به بازاریابی، تبلیغات و رعایت اصول و شیوه‌های عرضه و تقاضا دارد. یک کتاب شـــعر هم مثل یک روغن مایع باید براساس نیازسنجی بازار تولید شـــود و پس از تولید در چرخهٔ مناسب توزیع قرار بگیرد، به مردم معرفی شـــود و میزان و دلایل فروش یا عدم فروشش مورد توجه فعالان بازار قرار گیرد.

اما کتاب وجه دیگری هم دارد، کتاب یک محصول فرهنگی است و نتیجه ســـواد، نبوغ، تلاش و کوشش افرادی که آن را نه به واسطه ماشین‌های تولیدی و فناوری بلکه به واسطه ذوق، سواد و آگاهی خلق کرده‌اند. یک محصول فرهنگی، محصول یک فرهنگ اســـت. نتیجه حرکت دائم و رو به جلوی همه عناصر و اجزای تشـــکیل دهنده فرهنگ. نمی‌توان کتاب را بدون پشـــتوانه و پیشـــینه‌ای که آن را تولید کرده است، درک کرد و درباره‌اش قضاوت کرد. از ســـوی دیگر باید به یاد داشـــت به دلیل نبود چرخه سالم توزیع محصولات فرهنگی در کشورما، بسیاری از آثار فرهنگی ارزشمند از جمله کتاب‌های خوب به دست مخاطبان نمی‌رسد. به همین دلیل مؤلفان آنان نیز ناشناس باقی می‌مانند یا حداقل گروه زیادی از مردم آن‌ها را نمی‌بینند. از مجموع هزاران کتابی که هرسال به چاپ می‌رسد، تنها بخش اندکی از آن‌ها که اغلب یا به رانت دولتی و شبه دولتی وصل هستند و یا به شبکه‌های قدرتمند توزیع و تولید ناشران خاص، می‌توانند در جامعه دیده شوند و یا حداقل اینکه به صورت درست و واقعی توزیع شوند.

براین اســـاس رویکرد بازاریابی و تبلیغات مبتنـــی بر روش‌های معمول بازاریابی درباره کتاب جواب نمی‌دهد. باید رویکرد تبلیغی صدا و ســـیما بر محوریت اهل فرهنگ و هنر باشـــد که مشکلات حوزه نشر و توزیع را می‌شناسند، کتاب‌های خوب و مهجور را می‌یابند و از منظر پشتوانه‌ای که درباره‌اش صحبت کردیم، به موضوع کتاب وارد شوند. موضوع کتاب یک موضوع پیچیده و کاملاً تخصصی است و اینکه سلبریتی‌ها به تلویزیون بیایند، کتاب‌های مطرح را در دســـت بگیرند و از عشق و علاقه خود به کتاب بگویند، نمی‌تواند خلأهای موجود در این حوزه را پوشش دهد.

رویکرد صدا و ســـیما و برنامه‌هایی مانند «کتاب باز» به موضوع کتاب، در جای خود خوب اســـت و قابل تقدیر، اما در این حوزه آنقدر غفلت و کار نکرده داریم که شیوه‌های فعلی تبلیغ کتاب و بهره مندی از جاذبه‌های چهره‌های مشـــهور نمی‌تواند این غفلت‌های انباشته شده را جبران کند. برای این مســـئله باید رویکرد فرهنگی صدا و سیما دچار تحولی اساسی شود و حضور نویسندگان و اهل قلم و بهره مندی از نظرات آنان در همه شـــبکه‌ها پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر باشد. تا زمانی که سلبریتی‌ها در صداو سیما ترکتازی می‌کنند و حتی به جای نویسندگان، شاعران، مترجمان و اهل قلم درباره کتاب هم نظر می‌دهند، در بر همین پاشنه خواهد چرخید.

آگهی مزایده

مدیریـــت آموزش وپرورش شهرســـتان پاکدشـــت درنظردارد ملک ذیـــل راازطریق برگـــزاری مزایده جهت اجاره بعنوان ســـکونت واگذارنماید؛ ســـاختمان ســـرایداری آموزشگاه شهید محسنی واقع درخاتون آباد پشت شهرداری. متقاضیان می توانند جهت کســـب اطلاعات بیشترودریافت اســـناد مزایده حداکثرتایک هفته پس ازدرج آگهی به واحد پشتیبانی مراجعه نمایند تلفن تماس : ۳۶۰۱۰۶۵۶ – ۰۲۱

مدیریت آموزش وپرورش شهرستان پاکدشت

۶/۹۷۱۲۸۱۲

آگهی فقدان دانشنامه

خانم افســـانه شـــهرکی دارای شناســـنامه شماره ۰۹۲۲۴۲۴۵۱۹ صادره از مشهد متولد ۷۲/۰۶/۱۵ فرزنـــد حســـین اظهـــار مـــی‌دارد کـــه دانشـــنامه پایـــان تحصیـــلات مقطـــع کارشناســـی ایشـــان مفقـــود گردیده اســـت. لـــذا به موجـــب این آگهی دانشـــنامه مذکـــور ابطـــال می‌گـــردد. از یابنـــده تقاضـــا می‌شـــود مـــدرک فـــوق را از طریق پســـت به نشـــانی مشـــهد- پردیس دانشـــگاه فردوســـی- مدیریـــت آموزشـــی- اتـــاق ۲۰۲ ارســـال و یـــا در صـــورت امـــکان تحویـــل نماینـــد. آ- ۱۲۷۷۷۵ مدیریـــت آموزشـــی دانشـــگاه فردوســـی مشـــهد

۶/۹۷۱۲۴۶۵

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی (نوبت دوم) هیئت تصفیه تعاونی منحله سایه افکن شرق گلبهار

با توجه به عدم حد نصاب مجمع عمومی عادی نوبت اول مورخه ۹۷/۰۸/۱۵ بدینوســـیله از کلیه اعضا دعوت می شـــود که در ســـاعت ۱۷:۰۰ لغایت ۱۹:۰۰ روزجمعه مورخه ۹۷/۰۹/۰۲ در محل مشهد-رضاشهر-فرخی ۴-جنب مسجدالمهدی حسینیه کاخکیها جهت تصمیم نسبت به موضوعات ذیل حضوربهم رسانند.
ضمنا به اطلاع میرساند که با توجه به ماده ۱۹ آیین نامه نحوه تشکیل مجامع عمومی تعداد آراء وکالتی هر عضو حداکثر سه رای و هر شخص غیر عضو تنها یک رای خواهد بود .
دستورجلسه :۱-انتخاب سه نفر هیئت تصفیه ۲-انتخاب دو نفر ناظر هیئت تصفیه

سید حسین گشتی -رئیس هیئت تصفیه

۶/۹۷۱۲۸۱۴

آگهی مزایده

مدیریـــت آموزش وپرورش شهرســـتان پاکدشـــت درنظردارد ملک ذیـــل راازطریق برگزاری مزایده جهت اجاره آزمون های گزینه دو واگذارنماید؛ بخشی از آموزشگاه دخترانـــه نمونه دولتـــی الغدیرواقـــع درپاکدشـــت دوراهی یبرروبـــروی بانک ملی. متقاضیان می توانند جهت کسب اطلاعات بیشترودریافت اسناد مزایده حداکثرتایک هفته‌پس‌ازدرج آگهی‌به‌واحدپشتیبانی‌مراجعه‌نمایند تلفن‌تماس: ۳۶۰۱۰۶۵۶ –۰۲۱

مدیریت آموزش وپرورش شهرستان پاکدشت

۶/۹۷۱۲۸۱۱

۳۷۰۸۸
سازمان آگهی‌های روزنامه قدس

آگهی دعوت مجمع عمومی فوق العاده شرکت گرم ایران قشم از کلیه شرکا و سهامداران شرکت گرم ایران قشم به شماره ثبت ۲۱۳

(با مســـئولیت محدود) و یا قائم مقام قانونی و وکلای آنـــان جهت حضور در جلســـات مجمع عمومـــی عادی بـــه طور فـــوق العـــاده و مجمع عمومـــی فوق العـــاده و اتخـــاذ تصمیمات ذیل دعـــوت می گـــردد: ۱- جلســـه مجمـــع عمومی فوق العاده ی مورخ ۱۳۹۷/۰۹/۰۳ ســـاعت ۱۰ صبح با موضوع تغییر در اساسنامه و موضوع شـــرکت طبق مجـــوز فعالیت اقتصـــادی مورخ ۱۳۹۷/۰۵/۰۹ بـــه شـــماره ۹۷/۳۰۲ ســـازمان منطقـــه آزاد قشـــم واقع در مشـــهد کیلومتر ۵ جـــاده قوچـــان کارخانـــه گرم ایـــران برگزار مـــی گـــردد. ۲- جلســـه مجمـــع عادی بـــه طور فوق العـــاده مـــورخ ۱۳۹۷/۰۹/۰۳ ســـاعت ۱۱ صبـــح با موضـــوع انتخاب اعضـــا هیئت مدیره جدید در محل مشـــهد کیلومتر۵ جاده قوچان کارخانه گرم ایران برگزار می گردد.

هیئت مدیره شرکت گرم ایران قشم

۶/۹۷۱۲۳۸۷

آگهی تغییرات شرکت چند منظوره تریکو و کشباف خراسان شرکت تعاونی به شماره ثبت ۲۰۲۲ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۱۶۴۳۳۹

به اســـتناد صورتجلســـه مجمع عمومی عادی ســـالیانه مـــورخ۱۳۹۷/۰۴/۲۸ به اســـتناد نامه شـــماره ۱۴۴۲۸۱مـــورخ۱۳۹۷/۰۷/۲۱ مدیریت تعاون کارو رفاه اجتماعی شهرســـتان مشـــهد تصمیمات ذیل اتخاذ شـــد : صـــورت های مالی منتهی به۱۳۹۶/۱۲/۲۹ تصویب رســـید مهدی معالـــی تفتـــی ۰۹۴۱۷۲۸۶۶۸ محمدرضـــا رضائـــی انصـــاری ۰۸۴۹۶۲۵۸۷۴ جـــواد حامدمقدم خراســـانی ۰۸۴۹۷۸۹۸۵۰ حسینعلی بخشـــی ســـماغچه ۰۷۳۱۰۱۸۴۴۳ غلامرضا امین صومعه بزرگ ۰۸۴۸۸۰۹۷۱۸ به عنوان اعضای اصلی هیات مدیره و علی اکبر شایسته ۰۸۴۹۶۵۹۵۸۲ مصطفـــی پاک منش ۰۹۴۴۱۳۳۰۲۹ بـــه عنوان اعضای علی البدل هیـــات مدیره برای مدت ۳ سال انتخاب شـــدند و محمود نظری ۰۸۴۹۶۶۸۴۸۴ مرتضی برادران افتخاری ۰۹۳۹۵۲۴۲۶۰ به عنوان بازرس اصلی و محمدرضا محمدی حسن آبادی ۰۷۰۲۷۹۲۸۶۱ به عنوان بازرس علی البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب شدند.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری مشهد (۲۸۹۲۰۷)

۶/۹۷۱۲۱۹۶

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله ای شماره ۱۴۰۰۶۹م۹۷–نوبت اول

شرکت گنجینه پردیس سهامی خاص

شرکت حمل و نقل گنجینه پردیس در نظر دارد عملیات حق العمل کاری حمل حدود ۱/۵۰۰/۰۰۰تن مواد معدنی(کنسانتره سنگ آهن -گندله) از مبدا معادن واقع در منطقه سنگان (توسعه ملی و اپال پارسیان) به مقصد شرکت فولاد خوزستان واقع در اهواز و شـــرکت صنعت فولاد شـــادگان برای مدت یک ســـال به شـــرح ذیل از طریق مناقصه به شرکت‌هایی که دارای امکانات کافی، منابع انســـانی مناســـب، ســـوابق و تجارب اجرایی مرتبط ،کد اقتصـــادی و گواهی صلاحیت معتبر می‌باشند، واگذار نمایند.

لذا از کلیه داوطلبان شرکت در مناقصه دعوت می شود با رعایت مواد ذیل در ساعات اداری جهت اقدام مقتضی به آدرس :اهواز کیانپارس، خیابان ۱۲ غربی پلاک ۱۹/۱ تلفن:۳۳۹۱۹۱۷۰-۰۶۱ با ارائه معرفی نامه معتبر مراجعه نمایند.

۱) ضمن کسب اطلاعات لازم و آمادگی، می بایست مدارک شرکت خود را تا تاریخ ۹۷/۹/۳ارائه نمایند.
۲) دریافت اسناد مناقصه: پس از تایید ارزیابی فنی پیمانکاران)در تاریخ۹۷/۹/۱۰ در قبال ارائه اصل رسید واریز مبلغ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال (غیر قابل استرداد)در وجه شرکت گنجینه پردیس.
۳) تحویل پیشنهادات تا پایان وقت اداری مورخ ۹۷/۹/۱۹
۴) تاریخ گشایش پاکات پیشنهاد قیمت مورخ۹۷/۹/۲۰
۵) مبلغ تضمین شرکت در مناقصه۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال
۶) نوع تضمین: الف) ۵% ضمانت نامه معتبر بانکی.ب) چک تضمینی یا واریز مبلغ در وجه شرکت گنجینه پردیس.
۷) شماره حساب واریز وجه:۰۱۰۰۸۵۸۸۸۵۲۰۰۴ بانک ملی شعبه فولاد خوزستان

روابط عمومی شرکت حمل و نقل گنجینه پردیس

۶/۹۷۱۲۸۱۹

قدس زندگی
روزنامه صبح ایران
ایستگاه
۱۶ سه شنبه ۲۲ آبان ۱۳۹۷
۵ ربیع الاول ۱۴۴۰ | ۱۳ نوامبر ۲۰۱۸ | سال سی و یکم | شماره ۸۸۲۸

کلیدها

روزنوشته‌های علی‌محمد مؤدب

انقراض الگوی مادری

شاید شما هم آن آگهی خلاقانه را در فضای مجازی دیده باشید که در صفحه تبلیغات روزنامه در میان ده‌ها آگهی درباره اشتغال زنان نوشته است که: به یک مادر نیازمندیم!

الگوی مادری و البته پدری در روزگار ما در حال انقراض است. البته در این زمینه بحران مادری بسیار شدیدتر است، چرا که مادر به تمام معانی با هجوم مفهوم زن مدرن درمعرض تخریب است. اولین معنا، معنای طبیعی کلمه مادر یعنی به دنیا آوردن فرزند است، انقراض مادری به این معنا حرف من یا طراح آگهی یاد شده نیست. حرف آمار و ارقام ثبت شده کشوری است که چراغ خطر بحران جمعیت را روشن کرده است. میزان زایمان و تولد چنان کاهشی داشته که می‌توان آن را به خطر تعبیر کرد. ما از این نظر بنا به آمار در معرض انقراض هستیم و آمار کاهش شدیدی را نشان می‌دهد. بحران دوم مادری، بحران فرهنگ و رفتار مادرانه است. مادر با مفهوم ایثار گره می‌خورد و با ترجیح دیگری بر خود. اما زن مدرن بیش از هر چیزی به خود می‌اندیشد، همین است که زایمان را برای لذات خود مفید نمی‌داند و نگهداری فرزند و مراقبت مادرانه از او را هم طبعاً نمی‌پسندد. مهد کودک‌ها و انواع ساختارهای پرستاری که مدام دارند توسعه می‌یابند از دیگر شواهد این بحران هستند.

بحران مادری بحران زن مدرن است و صنعت و فناوری و زیستِ مدرن، زن را از وضعیت‌ها و مسئولیت‌ها و آداب و مناسک مادرانه دور کرده است. اما چه باید کرد؟ در سطح کلان تمدنی، سیاست‌گذاران جامعه باید به این مسئله بیندیشند. طراحی‌های کلان اجتماع ما بسیار وحشیانه و نسنجیده در حال مدرن شدن هستند و این وضعیت، بسیاری بحران‌ها را برای ما به میراث گذاشته است. اما در سطح خُرد مسئله، سیمای مادر می‌تواند در نظام آموزشی و رسانه‌ای بازسازی شود. حداقل اگر همت و عُرضه مواجهه سنگین و همه جانبه با زیست مدرن را نداریم، در سطح آموزش و رسانه مادری را جدی بگیریم. خود غربی‌ها این درد را فهمیده‌اند. ده‌ها بازی رایانه‌ای ساخته‌اند که در یک کلمه آموزش مادری است.

الغرض پدیده مادری به همه معناها باید جدی گرفته شود، چرا که همین امروز هم در این حوزه گرفتاری‌های فراوان داریم و در آینده قطعاً این بحران‌ها بیشتر هم خواهد شد.

نشریات جهان

ایستگاه/ امیر محمد سلطان پور

آغاز دوران دیوانه‌کننده ترامپ

هفته نامه اقتصادی «بلومبرگ بیزینس‌ویک» در پرونده‌ای به شرایط متفاوت پیش رو در آمریکا از لحاظ اجتماعی و اقتصادی بعد از برگزاری انتخابات میان دوره‌ای آمریکا می‌پردازد. این نشریه با انتخاب عکسی از یک جمعیت متراکم در خیابانی در آمریکا، تیتر طولانی خود را به صورت جسورانه به روی جلد برده که در آن تأکید کرده تاکنون با وجود همه حاشیه‌ها، دوران نرم ترامپ گذرانده شده و از حالا تازه اوضاع دیوانه‌کننده او را شاهد خواهیم بود. بلومبرگ همچنین حضور شرکت گوگل در چین با تمام سخت‌گیری‌های امنیتی این کشور را مورد بررسی قرار داده و همچنین بهترین دانشگاه اقتصاد را نیز معرفی می‌کند.

تنهایی به مسافرت برو!

ماهنامه سی‌نت در مصاحبه‌ای اختصاصی به سراغ یکی از بازیگران اوج گرفته این روزهای سینما یعنی «کیگان مایکل کی» رفته است. این نشریه دوران کاری این چهره هنری فعال در حوزه‌های مختلف را مورد بررسی قرار داده و بازی خوبش در فیلم «غارتگر ۴» را زیر ذره‌بین برده است. سی‌نت همچنین در مقاله‌های جداگانه‌ای، شیوه تعلیم دادن هوش مصنوعی الکسا ساخته گوگل را آموزش داده و همینطور روش‌هایی برای موفق بودن در مسافرت بلندمدت به صورت انفرادی را ارائه داده است.

خودروی ۴,۵ میلیون پوندی!

نشریه تخصصی خودروی top gear که بیشتر به خاطر برنامه تلویزیونی‌اش مشهور است، در تازه‌ترین شماره خود به معرفی مدل جدید خودروی مشهور و محبوب بوگاتی پرداخته است. این نشریه با انتخاب عکسی از زاویه بالا از بوگاتی دیوو به روی جلد خود، آن را حتی از مدل قبلی بوگاتی یعنی «شِیرون» نیز جسورانه‌تر لقب داده و می‌گوید: این خودروی ۴,۵میلیون پوندی آماده است تا در موقع سرعت گرفتن، هوای پیرامونش را مانند چاقویی شکافته و در تسخیر خود در آورد.

گزارش از شخص

فیلسوفِ هنوز دانشجو

«کریم مجتهدی» از فلسفه خواندن و فلسفه ورزی پشیمان نیست

ایستگاه/ مجید تربت زاده

دنیا و آدم هایش خیلی عوض شده‌اند. گذشت ۷۰ سال بلکه بیشتر می‌تواند خیلی چیزها را در آدم و دنیای اطرافش عوض کند. درباره استاد «کریم مجتهدی» اما می‌شود گفت با همه این تغییرات، عشق و نگاهش به «فلسفه» به همان شکل و شمایل ۷۰ سال پیش باقی مانده و دست نخورده است. او درباره ۱۸ سالگی‌اش و اینکه در اوج تحولات اجتماعی، به جای پیوستن به امواج سیاسی و فرهنگی آن روزگار، سراغ فلسفه رفته، می‌گوید: «وضع جامعه در آن زمان طوری بود که هر روز چه در مدرسه و چه در هرجای دیگری تمام مدت راهپیمایی بود... همه شعار می‌دادند... نظریه پردازی می‌کردند... همان زمان، من مجذوب کلمه فلسفه شده بودم و از سرکنجکاوی این رشته را انتخاب کردم. اکنون هم که به این سن رسیدم از انتخابم راضی هستم و اگر به آن دوران برگردم باز هم فلسفه را انتخاب می‌کنم».

حرص همه را در آورد

ممکن است فلسفه و پیچیدگی‌هایش برای شما جذاب نباشد اما بدون شک زندگی و گذشته فیلسوف کهنسال ایرانی که حتی حالا و در ۸۸ سالگی از مطالعه و کار کردن خسته نمی‌شود و هنوز از حرف‌هایش، عشق به فلسفه می‌چکد، می‌تواند برایتان جالب و جذاب باشد. سال ۱۳۰۹ در تبریزی به دنیا می‌آید که کانون بسیاری از رخدادهای تلخ و شیرین معاصر است. ۷ یا ۸ سال بیشتر در زادگاهش نمی‌ماند. خانواده‌اش به تهران کوچ می‌کنند تا «کریم» دوره ابتدایی تا دیپلم متوسطه را در قلب قیل و قال‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن روزگار بگذراند. حال و هوای تهران، زرق و برق رشته‌های تحصیلی مختلف و جار و جنجال گرایش‌های متعدد سیاسی، جان می‌دهد برای اینکه جوانانی مثل او را مجذوب خود کند و ببلعد. «کریم» اما انگار، رنگ و لعاب رخدادهای قرن بیستم چشمش را نگرفته و جار و جنجال‌های آن هم چندان به مذاق گوش هایش خوش نیامده است. برخلاف بیشتر نوجوانان و جوانان درسخوان آن دوران که به توصیه خانواده دنبال دکتر و مهندس شدن هستند، برای دوره متوسطه سراغ رشته «ادبی» یا همان علوم انسانی می‌رود و حرص خانواده بخصوص مادرش را در می‌آورد!

خودت را بدبخت نکن!

پدر روحانی، مادر درس خوانده و زبان دان، برادر مهندس و... در کل «کریم » فرزند خانواده‌ای سرشناس، اهل فضل و با اوضاع مالی مناسب بود که هیچ مانعی هم برای اینکه برود دنبال راهی که دیگر اعضای خانواده رفته‌اند، سر راهش نبود. پدر و مادر وقتی اصرارش را برای درس خواندن در رشته ادبی دیدند، شاید به این امید که بعدها راضی‌اش کنند در دانشگاه حقوق بخواند و وکیل یا قاضی شود، موافقت کردند. برای همین هم وقتی هنوز دیپلم نگرفته بود او را برای ادامه تحصیل به «سوئیس» فرستادند. سوئیسی‌ها مدتی بعد او را به دلیل نداشتن دیپلم، برگشت زدند! گفته بودند دیپلمت را بگیر و برگرد. «کریم» به تهران آمد، درسش را تمام کرد اما این بار به جای سوئیس، از فرانسه، سوربن و رشته فلسفه حرف می‌زد. پدر و مادر وقتی متوجه شدند فرزندشان عاشق «فلسفه» و بی‌خیال رشته‌های دیگر شده است، با اخم و تَخم گفتند: خودت را بدبخت نکن! «کریم» و فلسفه اما کارشان از این حرف‌ها گذشته بود.

بی گُدار به آب زدم

حالا فکر نکنید حکایت فیلسوف شدنش، حکایت فرزند چشم و دل سیر خانواده مرفهی است که چون از ریاضی و هندسه بیزار است و دل و دماغ دکتر و مهندس شدن را ندارد، به قصد وقت گذرانی، تفنن و مدرک گرفتن سراغ رشته علوم انسانی رفته و بعد اتفاقی شیفته فلسفه شده و به عبارتی لای پَر قو به پَر و پای اندیشه‌های فلسفی کانت و هگل پیچیده و فیلسوف شده است. بخش هایی از شرایط و سختی هایی را که گذرانده از زبان خودش بخوانید: «... در طول دوره دبیرستان دانش‌آموز درخشانی نبودم، یک دانش‌آموز متوسط اما ریاضی و از همه بیشتر هندسه‌ام خوب بود...جرقه فلسفه از کنجکاوی‌های نوجوانانه کلید خورد...کتاب‌های مختلفی می‌خواندم... دوست داشتم بدانم حجم وسیعی از کتاب‌های فلسفی که در بازار کتاب موجود است درباره چه موضوعاتی صحبت می‌کنند و اصلاً فلسفه یعنی چه؟... زبان خارجی دوره دبیرستانم فرانسه بود... در ۱۷ سالگی می‌توانستم متن‌های فرانسوی را ترجمه کنم... در سوربن حقیقتاً دوره سختی را به لحاظ امکانات تحصیلی پشت سر گذاشتم... بی‌گدار به آب زده بودم و در ۱۸ سالگی و در حالی که فقط دیپلم داشتم وارد فضای سراسر علم و مباحثه دانشگاه سوربن شده بودم که اغلب دانشجوها با مدرک لیسانس به آن آمده بودند...». به جز این‌ها شرایط دشوار اقتصادی هم بود، اروپای ویران شده از جنگ دوم جهانی و شرایط بد اقتصادی، روزهایی که کوپن‌های غذای مخصوص دانشجویان فقط به گرسنه نماندنش کمک می‌کرد، پول هایی که از ایران یا دیر به دستش می‌رسید و یا نمی‌رسید، یادگیری دوباره و کامل زبان فرانسوی و تخصصی رشته فلسفه و... مهم‌تر از همه آزمون ورودی سوربن که هیچ ایرانی‌ای تا آن زمان موفق نشده بود از سد آن عبور کند.

نمره ناپلئونی

آزمون اول را جرئت نکرد شرکت کند. هنوز آماده نبود. در آزمون دوم هم رد شد و ماجرا ماند برای سال بعد، آزمون سوم و شانس آخر. حتی ۶۳ سال بعد «کریم مجتهدی» آن قدر صداقت دارد که بگوید: «قبول شدن من در این امتحان معجزه بود. با صداقت بگویم من در این امتحان فقط قبول شدم و نمره لازم را کسب کردم، نمره‌ام درست لب مرز بود». در سرزمین ناپلئون موفق شد با نمره ناپلئونی از سد آزمون «سوربن» بگذرد. اما در ادامه کار برای گرفتن لیسانس و مراحل بالاتر، به نمره‌های لب مرزی قانع نشد: «پس از این آزمون افق ذهنی‌ام وسیع‌تر شد... به اهمیت فلسفه پی بردم... ابتدا با کنجکاوی به سمت فلسفه آمده بودم و حالا می‌فهمیدم فلسفه چقدر اهمیت دارد... در سال‌های بعد فهمیدم هیچ علمی بدون تفکر و فلسفه به جایی نخواهد رسید... دوره لیسانس را با اخذ هفت مدرک سپری کردم، چون در سوربن، دوره کارشناسی مستلزم قبول شدن در چهار رشته اصلی بود اما من در هفت رشته مدرک گرفتم... انگار که دو بار لیسانس گرفته باشم».

ایرانی زده!

در غرب، فلسفه غرب را می‌خواند، آن قدر در آن غرق می‌شود و مطالعه می‌کند که دانشجویان امروزی گاه و بیگاه به شوخی درباره‌اش می‌گویند:«فوق تخصص جراحی، کانت و هگل»! با این همه به قول خودش: ایرانی زده است، نه غرب زده. از ویژگی‌های اخلاقی معروفش هم این است که بدجور با به کار بردن واژه‌های لاتین به جای فارسی، مخالف است. رساله دوره دکترایش به نوعی، فلسفه تطبیقی شرق و غرب است و پس از مشورت با پروفسور «هانری کربن» دو رساله از «افضل‌الدین کاشانی» را به زبان فرانسه ترجمه می‌کند. سال ۱۳۴۳ که موفق می‌شود دکترایش را از «سوربن» بگیرد، بلافاصله به ایران بر می‌گردد و به تدریس در دانشگاه می‌پردازد. مطالعه و تحصیل اما برایش هنوز به پایان نرسیده. این را از سخنرانی هایش می‌شود فهمید وقتی که می‌گوید:«شاید بزرگ‌ترین هدف زندگی من شناختن باشد... تنها چیزی که ارج ماست همان چیزی است که برای آموختن آن سعی کرده‌ایم. دانشگاه یعنی محلی که آموختن آن را می‌آموزد. بزرگ‌ترین ممیزه فیلسوف تواضع اوست. فیلسوف واقعی یعنی دانشجو... استادی که روحیه دانشجویی ندارد،معطل است... دانشجوی خوب، دانشجویی است که استاد را مجبور کند که دانشجو باشد».

فضای مجازی و جهل مرکب

اگر از طرفداران پروپاقرص فضای مجازی هستید، بد نیست که بدانید یک فیلسوف به پدیده غالب جهان امروز چگونه نگاه می‌کند. سخنان سال گذشته او را بخوانید:«فضای مجازی را به انگلیسی cyber space می‌گویند... سیبرنتیک در یونانی به معنای فرمانداری و راننده و کسی است که سر نخ‌ها را در دست دارد. یعنی چیزی که از مکان معینی اداره می‌شود... اگر یک فرد تبعات استفاده از فضای مجازی را نداند قربانی این فضا خواهد شد. فضای مجازی، اطلاعات زیادی برای ما فراهم می‌کند و با حاکم شدن این اطلاعات بر ذهن که معلوم نیست درست‌اند یا خیر،دچار جهل مرکب می‌شویم... خود را دانا و مطلع تصور می‌کنیم».

کلام آخر را هم بگذاریم برای منتقدان این چهره ماندگار فلسفه. فروردین همین امسال، دکتر «مجتهدی» گفته بود: «تفکر فلسفی... چیزی نیست که بخواهد در کوچه و بازار مطرح شود... به عنوان یک تخصص باید آن را در نظر گرفت... مادامی که ما تصور کنیم با چند کلمه می‌توان فلسفه را در اختیار مردم قرار داد، این نوعی عامیانه کردن و به ابتذال کشاندن تفکر فلاسفه است».

«سعید ناجی» عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که از پیشگامان برنامه فلسفه برای کودکان و نوجوان است اما منتقد این دیدگاه فیلسوفانه است. او می‌گوید: «دکتر مجتهدی عزیز از رویکرد آکادمیک فلسفه دفاع می‌کند... در این دیدگاه فایده فلسفه به قول دکتر مجتهدی «ایجاد تعمق در تعلیم و تربیت» بوده... این رویکرد، فلسفه را به یک کالای لوکس یا تجملی تبدیل می‌کند که هیچ ارتباطی با جامعه ندارد و به لحاظ فرهنگی نمی‌تواند هیچ فایده‌ای داشته باشد».

زیر آسمان شهر

گرازها چای کیسه‌ای دوست ندارند!

امید ظرافتی:رئیس انجمن جنگلبانی ایران اعلام کرده: نشانه‌هایی که طی ۳۰ سال گذشته منجر به نابودی جنگل‌های زاگرس شد، امروز در جنگل‌های شمال دیده می‌شود و اگر این روند ادامه یابد تا ۳۰ سال آینده جنگلی نداریم.

برخلاف دوستداران طبیعت و محیط زیست که از شنیدن این خبر تعجب کرده‌اند و اینستاگرام و توییتر را گذاشته‌اند روی سرشان، من اصلاً با شنیدن این خبر تعجب نکردم و با پیشینه‌ای که از خودمان در زمینه گند زدن به آثار باستانی و منابع طبیعی سراغ دارم، معتقدم اگر جنگل‌های شمال نابود نمی‌شد، جای تعجب داشت! اگر برای شما هم سؤال است که چرا جنگل هایمان درحال نابودی‌اند، ادامه مطلب را بخوانید:

اصلی‌ترین دلیل نابودی جنگل‌های شمال «تعطیلات» هستند. اصلاً امکان ندارد در تعطیلات مردم درحالی که منقل و جوجه را زیر بغل زده‌اند، راهی شمال نشوند! این درست که در تمام این تعطیلات، جاده‌های شمال -که ظرفیت این همه مسافرِ جوجه به بغل را ندارد- بند می‌آید، اما مردم که بارها ثابت کرده‌اند هیچ چیز نمی‌تواند جلوی جوجه خوردنشان را بگیرد، قید دریا را زده، خودرو را وسط جاده رها کرده و جوجه به بغل وارد جنگل‌ها می‌شوند. از آنجایی که وقت و کالری این مسافران جوجه به بغل برایشان خیلی اهمیت دارد و به هیچ وجه حاضر نیستند چند ثانیه وقت صرف کنند و با مصرف چند کالری ناچیز زباله هایشان را در سطل زباله بریزند، آن‌ها را وسط جنگل رها کرده و خوشحال و خرم جنگل را ترک می‌کنند.

دومین دلیل نابودی جنگل‌های شمال «مادر»ها هستند! ردخور ندارد مادر گرامی در پاسخ به تقاضای اعضای خانواده مبنی بر ریختن زباله در زباله دان، نگوید:«بریز زیر درخت‌ها، گرازها میان می‌خورن»! حالا شما بیا و ثابت کن که گراز چای کیسه‌ای و پوست پفک دوست ندارد! البته به نظر من مادرها راست می‌گویند و از آنجایی که مسافران راضی نمی‌شوند زباله هایشان را توی زباله دان بریزند، شاید بشود گرازها را قانع کرد چای کیسه‌ای و پوست پفک بخورند و محیط جنگل را از زباله‌های مسافران پاک کنند!

در آخر باید بگویم جای اینکه از نابودی جنگل‌های شمال ناراحت باشید، نیمه پر لیوان را نگاه کرده و خدا را شکر کنید که مسافرانِ جوجه به بغل هر سال توی ترافیک زمینگیر می‌شوند و به دریا نمی‌رسند! در غیر این صورت باید چای کیسه‌ای، پوشک نوزاد و... را هم به فهرست عوامل انقراض آبزیان خزری اضافه می‌کردیم!

روزمره نگاری

برج‌سازان کتاب

رقیه توسلی: سکندری می‌خورم از بس که عجله دارم و می‌افتم روی میز... روی برجی که در اتاق خواب ساخته‌ام... با ضربه وارده، کتاب‌ها و خرت و پرت‌ها فرش زمین می‌شوند.با اینکه از زمان عقب افتاده‌ام و دست و پایم تیر می‌کشد اما دلم می‌خواهد کتاب‌ها را هر چه زودتر با احترام برگردانم سرجایشان.

کتاب‌ها و چسب‌های طرحدار و گیره‌های رنگی و خودکارها را در چشم به هم زدنی دوباره تلنبار می‌کنم روی هم و از غباری که می‌نشیند روی سرانگشتانم شرمنده می‌شوم. از اینکه این برج، یکی دو سالی می‌شود که دارد قد می‌کشد و من هر بار کم وقت‌تر از دیروزم.

از بین وسایل، دفترچه کاهی را گرو می‌گیرم و توی کیف می‌چپانمش و رد می‌شوم.نرسیده به ظهر که زیر حجم فوق العاده متن‌ها گُم شده‌ام همکاری می‌آید، ضرب برمی دارد روی میزم که می‌خواهیم تولدبازی راه بیندازیم رفیق... در جریان‌اید که کادو و کیک و بادکنک خرج دارد... آن وقت کیسه تعاون را نشانم می‌دهد.

گیج و خندان نگاهی توی کیسه می‌اندازم... ۱۰ هزاری‌ها چشمک می‌زنند... دوستان، دست و دلبازی به خرج داده‌اند... کوله‌ام را پیش می‌کشم و طبق عادت می‌خواهم با حس لامسه کیف پولم را کشف کنم که زبری دفترچه، یاد صبح می‌اندازدم.همکار مربوطه که می‌رود، دفترچه را باز می‌کنم و زیرورو می‌شوم از عبارت «بفرمایید کتاب». آنجا اسامی عزیزان و کتاب‌های قرض داده شده بسیاری، مرقوم است.گردشی می‌کنم در صفحات... کتاب خوان‌ها و کتاب نخوان‌ها در ذهنم صف می‌کشند... جلوتر می‌روم... به تاریخِ دادنِ کتاب‌ها و پس گرفتن‌ها توجه‌ام معطوف است... از سالِ ۹۱، سِیر مبادله آغاز شده و در کمال نابلوری می‌بینم هنوز خیلی‌ها کتاب‌های امانی را پس نداده‌اند.میان لیست که می‌چرخم کتب نامدار و آثار فاخر، کم پیدا نمی‌کنم... آن‌ها که سرشار از یاددانی هایند... مجلل‌اند... آن‌ها که می‌شود رویشان حساب کرد و در پایان گفت: عجب نویسنده ای! عجب شاهکاری..! آن‌ها که یک بار خواندن شان خیلی کم است و اصلاً ظلم محسوب می‌شود... و آن‌ها که با ولع وافر تو را دنبال خودشان می‌کشانند.از بعضی از صفحات دفترچه عکس می‌اندازم و باغرولند می‌گویم: مگر می‌شود برای خواندن یک کتاب، کسی چهار سال وقت نداشته باشد و ایضاً دو سال و یک سال... افسردگی می‌گیرم از بابت اسامی خانواده و دوست و آشنا و همکارِ کتاب نخوان... و از خودم که برج ساخته‌ام و مدتی است ناله می‌زنم از کمبود وقت.عکس‌ها را بی‌معطلی و دست دست کردن می‌فرستم به آدرس بزرگواران. اگرچه پیش پیش می‌دانم جوابشان چیست؛ اما گاهی یک تلنگر مختصرهم ارزشش را دارد!**پ.ن:** نمی‌دانم چند درصد به جِد خریدار تازه‌های نشرند، از آمار برج سازانِ کتاب در ایران هم خبر ندارم اما واقعاً از ته دل دعا می‌کنم عاقبت آدم‌ها و کتاب ها، ختم به خیر شود.

جدول ۷۳۹۷

zadehalireza@gmail.com
محمدرضا علی‌زاده

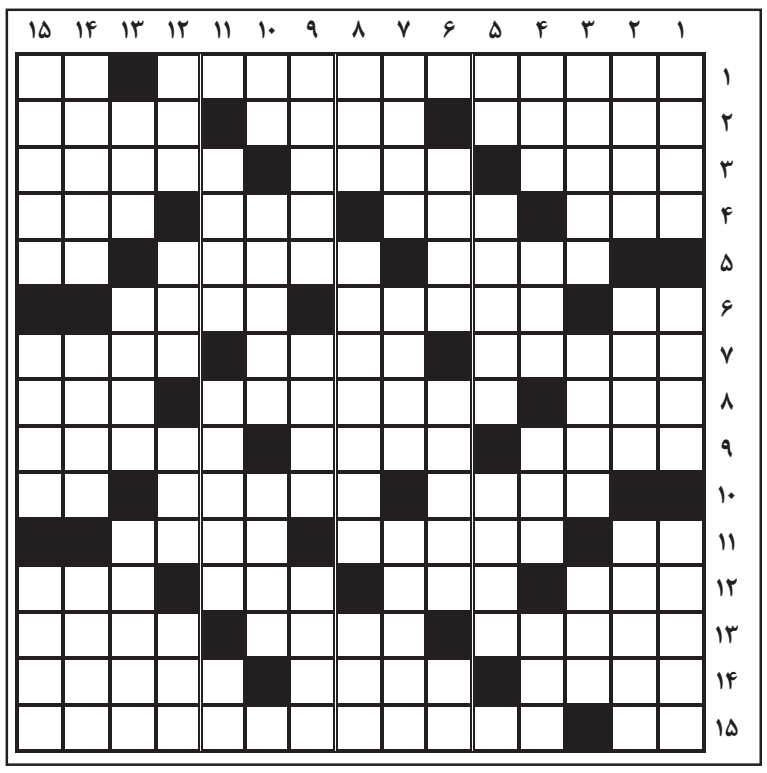

افقی

۱- تنها پسر و وارث سناتور و میلیاردر ایتالیایی که پس از گرویدن به اسلام و تشیع تحت تاثیر انقلاب اسلامی ایران در سال ۲۰۰۰ به طرز مشکوکی درگذشت - دهان تازی
۲- کلام الکن- یارو- قاره کهن
۳- نمره شاگرد اول- راننده اتومبیل- سطح هر چیز
۴- مرغ سعادت- از تقسیمات کشوری- امر از پریدن- مقعر
۵- اسباب بازی کودکانه- جمع مکسر بندر- طایفه ایرانی
۶- کشنده بی صدا- خوراکی از سوسیس- گاز نادر تبلیغاتی
۷- ادوات جنگی- بسیار دوستدار- از نظر گذراندن
۸- گندم سوده- گیاه سنبل الطیب- نزول کلام پروردگار بر پیامبرانش
۹- عارضه ای پوستی به صورت بروز دانه های کوچک روی پوست دیده می شود — دو زاویه که مجموع آن ها ۹۰ درجه شود- از نزولات پربرکت آسمانی
۱۰- شرکت سازنده اولین تبلت ایرانی- سوره هشتم قرآن کریم - مخفف کاه
۱۱- ساز مدور- ترازو- قایق و کرجی
۱۲- پیگیری مسیر ستارگان- از افعال ربطی- لوله تنفسی- دسته از دانه های خوراکی شامل گندم ، برنج و امثال آن
۱۳- تن پوشی زنانه- داستان بلند- از مجموعه های نرم افزاری شرکت مایکروسافت
۱۴- مسگر- اهل کاشان- نگهبانی دادن
۱۵- کلاه انگلیسی- آمریکا و رژیم غاصب اسرائیل از نمونه های بارز این عمل خلاف عرف بین الملل هستند

عمودی

۱- میوه پرخاصیت گرمسیری- ماهی فروش- شامل ۲۰۰ تا ۴۰۰ گونه گیاه از تیره گل‌ستاره‌ای‌هاهستند
۲- همیشگی- یار دیرین پیچ- شیوایی سخن
۳- کاخ سلطنتی فرانسه- طولانی- قله مرتفع زاگرس
۴- از افعال ربطی- بیماری مرگامرگی- چرک لباس- امتحان چهار جوابی
۵- علامت مفعول بی واسطه- آیین باستانی مردم ژاپن- روبیان
۶- گواهان- تعلیم دادن- کجاست؟
۷- فراوانی- شیرینی ورقه ای پیچیده شده پرطرفدار- زرشک
۸- هزار عرب- لاعلاج- راه رفتن
۹- درخت انار- بی خطر- زیبا در گویش بچه لندن
۱۰- پول سامورایی- خرس چینی- یارو
۱۱- بیماری یرقان- از انواع روغن های خوراکی- مجازات شرعی
۱۲- اسب چاپار- شایسته- غربال- یقه آهاری
۱۳- طایفه ای در هندوستان- خیس و مرطوب- گول زدن کسی
۱۴- مسابقه نهایی- پادشاه ستمکار ایران باستان که با بوسه ابلیس دو مار بر شانه هایش روییدند — سیاهه
۱۵- دستگاهی در موسیقی سنتی ایرانی- مرآت- وجود مطلق

حل جدول شماره قبل

منتظر نظرها، دیدگاه ها و انتقادهایتان در خصوص جدول هستیم
با ما تماس بگیرید